



زن در آئین زرتشتی



کتابیون مزداپور

HO
۱۱۱
۱۴
زا

زن در آئین زرتشتی

کتابیون مرزداپور





زن در آئین زرتشتی

نویسنده : کتایون مزداپور

ناشر : انتشارات نوید (آلمان)

نوبت چاپ : چاپ اول / دیماه ۱۳۷۱ / دسامبر ۱۹۹۲

چاپ و صحافی : انتشارات نوید (آلمان)

نشانی :

NAWID - VERLAG
JOHANNIS STR. 21
6600 SAARBRUCKEN
GERMANY
TEL: 0681/3905198
FAX: 0681/3904175

فهرست

صفحه

۵

زن در آئین زرتشتی

۷

سرآغاز

۱۰

زن درگاهان

۱۵

جه و نارینگد

۲۰

مادر و همسرنیک

۳۳

ساخت خانواده و پایگاه زن

۴۳

انواع ازدواج

۵۶

کار و مشاغل زنان

۶۷

زن ورستگاری

رسمه راستی خواهد، ای زرتشت، آن
که مرد نیک است و آن که زن نیک
است، چون رسمه راستی پر رستگاری
هست ای زرتشت!
«انوگم دنجا»

زن در آیین زرتشتی

بخشی کوچک از نوشته‌هایی که در باره زن، در کتابهای پهلوی و فارسی زرتشتی هست، در زیر به نظر خواننده گرامی می‌رسد. در این نگاه سریع، به رغم درازی زمان و گستردگی موضوع، کوشش بر آن است که تصویری کلی و عام به دست داده شود. هر چند در برخی از موارد ریشه عقاید منقول به اوستا می‌رسد و نیز گاهی به آن متن باستانی اشاراتی وجود دارد نوشته بیشتر در چارچوب آثار فارسی میانه و نوین است. همچنین از آوردن مطالب مکرر خودداری خواهد گردید و به مدارک تاریخی دیگر ارجاع نخواهد شد. سروری بر نظراتی گسترده و کهنه است که امید می‌رود چشم اندازی بر آن پنداشته‌های مقدس و رنگارنگ و دیگرگونی آنها در درازی زمان باشد، و شاید در این رهگذر مورد قبول افتد. فراهم آمدن این نوشته مرهون لطف و زحمت آقای دکتر ناصر تکمیل-همایون است. از ایشان سپاسگزارم، و نیز صبوری و مشاورت همسر، الف. افسری، مرا در این کار یآوری کرده است و ممنون آن بردباری و مرحمتم.

سراغاز

ویژگیها و رفتار درست زن آرمانی در متون دینی زرتشتی طرحی معین دارد که خطوط کلی آن را مآخذ غیر دینی و قرائن نامکتوب نیرتأیید می‌کند. این طرح کلی را می‌توان نمونه نخستین^۱ رفتار زن در آیین زرتشتی دانست. بنیان و اساس آن بروحی زرتشتی درگاهان آسمانی قرار داد، که خود مبتنی بر خصائص زیستی و سلسله‌النسبی نوع بشر است. این نمونه نخستین مرکب از عقاید و پنداشته‌هایی است که با یکدیگر در پیوند متقابلند. برخی اصلیند و بارها، به شیوه‌های گوناگون تکرار می‌شوند و جنبه‌ حیاتی و اجتماعی و رسمی دارند و با رفتار زیستی اعضای جامعه و زندگانی آنان پیوسته‌اند، برخی دیگر با حیات اجتماع و بقای آن در ارتباط نامستقیم قرار می‌گیرند و گاه نیز بنا بر رأی و سلیقه فرد خاصی پدید آمده‌اند. مانند آنچه در داستان یا تفسیری از متنی مقدس می‌آید. آنچه در تصویر نمونه درست رفتار آرمانی زن نیک و صفات پسندیده وی نقش دارد مفاهیم اصلی و اجتماعی و رسمی است که در بنیاد خود بروحی آسمانی تکیه داشته باشد.

آن خطوط کلی که چهره آرمانی زن زرتشتی و اساسی‌ترین ویژگیهای رفتار او را ترسیم می‌کند، در جوهر و پایه با نظائر خود در دیگر ادیان عالم همانندی دارد؛ قواعد و هنجارهای اجتماعی مشخصی را مطرح می‌کند که در چارچوب آن، زن به عنوان انسان زاینده می‌تواند زنده بماند، آبستن شود و فرزند خویش را به دنیا آورد و پرورش دهد. در این رفتار زیستی، که مایه بقای اجتماع است، زن از یابوری و

1. Archetype

پشتیبانی زوج خود بهره‌مند می‌گردد و جامعه مرد را موظف به تهیه وسایل معاش، یا به اصطلاح متون پهلوی «خورش و دارش»^۱ زن و فرزند می‌شمارد. گذشته از این خطوط کلی، متون معدود و پربهایی که از آن دوران دیرین و دیرنده بازمانده‌اند، هر چند گروهی واحد از مفاهیم و پنداشته‌های دینی را پدید می‌آورند، با یکدیگر توافق کامل ندارند. از موارد تضاد و تناقض آنها، گوناگونی پنداشته‌های دینی در این باب و نیز دیگرگونی و تحول تاریخی آن عقاید آشکار می‌گردد که هم ناشی از تعابیر متفاوت از تصورات اجتماعی و هم حاصل طبیعی گذشت زمان است. در اینجا، بناچار باید از آن رسم جاری، که همه آثار مکتوب بازمانده از ایران باستان را در عداد یکدیگر قرار می‌دهد و همه را به زرتشت— یا حداکثر به زرتشت و مانی و مزدک— منسوب می‌دارد، پا فراتر گذاشت و نظری گذرا به ارزشهای متفاوت آن نوشته‌ها افکند.

اساساً متون معروف به زرتشتی، در ایران به زبانهای اوستایی و پهلوی یا فارسی میانه، و فارسی زرتشتی نوشته شده است که مبین سه دوران باستانی و میانه و نوین است.^۲ اوستا خود دارای دو گویش گاهانی و اوستای متأخر است. پیام آسمانی زرتشت همان گاهان است و آنچه در دیگر بخشهای اوستا می‌آید، گاه با آن همراهی و هماهنگی دارد و گاه نیز چنین نیست: نیایشهای کهن بایزدانشناسی دیرین آریایی، قواعد و قوانینی برای زندگانی اجتماعی و اداره امور، دانش و علوم قدیمی و نیز پنداشته‌هایی که عقاید مردم و باورهای آنان را در اعصار دیرنده نشان می‌دهد، همه در اوستای دوره ساسانیان وجود داشته و قریب یک‌چهارم آن اینک بر جای است. تفاسیری از این متون به زبان پهلوی می‌توان یافت. گذشته از داستان و آنچه طبعاً جدید و این جهانی است، مطالبی دینی نیز به زبان پهلوی هست که دست کم در اوستای بازمانده نمی‌توان مآخذ و منشایی برای آنها پیدا کرد.

کتاب دینکرد^۳، که در قرن سوم هجری به کتابت درآمده است، وحی زرتشتی و نخستین احکام اصیل و ایسته به آن را به «روشنایی از آغاز روشن» تعبیر می‌کند و

1. Xwarisn ud darin

۲. ای. م. ارانسکی، فقه‌اللفه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۸، ص ۷۲.

۳. جهانگیر تاوادی، زبان و ادبیات پهلوی، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران، ۱۳۴۸، ص ۴۵، ۵۱، ۵۷، ۹۰.

آنچه را که پس از اسکندر و در روزگار اردشیر یکم ساسانی تدوین شده «شعله‌ای از آن روشنایی از آغاز روشن»، و آنچه را که خود می‌نویسد، «پرتوی از آن شعله» می‌نامد. بر این منوال آنچه اینک در دست داریم، بازمانده‌ای است از آن پرتو. اما حقیقتی دیگر آن است که همان «روشنایی از آغاز روشن»، یعنی پیام زرتشت، همه بتامی بر جای و باقی است. همان است که از آغاز بوده است، و نیز خواهد بود. غبار خاکستری ابهام را باید در چشمان گروندگان ظاهربین و قشری مسلک جستجو کرد.

گاهان^۱، پیام آسمانی زرتشت، سرودهای مقدسی است که بار نخستین، سرودش آن را سروده است (یسن ۵۷، بند ۳)، و سرود جبرئیل است. معانی بلند و آموزش ساده و استوار و پاکیزه آن به امور و جزئیات زندگانی دنیوی نمی‌پردازد و اخلاق و ایمانی متعالی و کلی را بیان می‌دارد که «اندیشه فروزان» و خرد راستین ابزار درک و شناسایی آن است. در نتیجه، در پیام دینی زرتشت کار جهان به اهل جهان واگذار شده است و با آزادی بیشتری می‌توان آن را به انحای گوناگون تعبیر و تفسیر کرد و با قوانین گوناگون و آداب و رسوم اجتماعی رنگارنگی انطباق داد. در اوستا، نقطه مقابل گاهان، وندیداد یا کتاب داد و قانون است که فقه دوران ساسانیان است. جزئیاتی درباره آداب و آیینهای زندگانی روزمره و رسمهای روزگار دزیر دارد و تأثیر سنگین آن را در کتابهای پهلوی می‌توان مشاهده کرد. گاهان هفده یسن یا بخش از هفتاد و دو بخش یسناست و یسنا یکی از پنج بخش کتاب اوستا.

در پیدایش مجموعه متون مقدس زرتشتی، جریانات تاریخی - اجتماعی پیچیده و پرابهامی سهم و نقش اساسی داشته است که واجد اهمیت و تأثیر سنگینی در تکوین تفکر دینی در این دیار است. با تأسیس دولت ساسانی، یک رشته فعالیت‌های دینی انجام گرفته است که با عناوینی چون گردآوری اوستای کهن و در آوردن آن گفتار مقدس باستانی به صورت مکتوب، در متون پهلوی، مانند دینکرد، مورد اشاره قرار می‌گیرد. از مجموعه قرائن و شواهد و مدارک می‌توان به وجود

۱. واژه «گاهان» صورت فارسی برای gahan پهلوی و شکل سنتی نام سرودهای آسمانی زرتشت است. صورت سرسوم دیگر آن «گاتها» یا «گاتاها» است که برگردان آوایی واژه اوستایی است. در این نوشته، اغلب کوشش بر آن است که صورتهای رایج و شناخته واژه‌های باستانی آورده شود مانند یسنا.

محفله‌ها و گروه‌هایی پی برد که با نام رهبران خود، کسانی چون کرتیروتنسر و آدریاد-مهراسپندان، متمایز می‌گردند^۱: کرتیر در روزگار شاپور اول «موبد و هیربد» و در روزگار هرمزد و بهرام، فرزندان شاپور «موبد اهورامزدا» و به هنگام سلطنت بهرام فرزند بهرام «نگهبان روان بهرام و موبد اهورا مزدا» لقب داشت. در وجود تاریخی شخصی به نام تنسر یا توسر تردید می‌شود و نوشته‌های زرتشتی اصرار دارند که موبدی را به نام آدریادمهراسپندان تدوین کننده کتاب دین بشمار آورند و به ثبوت رسانند که وی موبد درست - آیینی است که دین بهی را از نو برپا داشته و بنا بر رسم کهن، آن را باز آراسته است.

آنچه در این فرایند تاریخی روی داده است، روشن نیست. اما خطوط کلی آن دلالت بر پدید آمدن ترکیبی از مهمترین جریانات فکری و دینی متعلق به اقوام و فرهنگهای امپراتوری ساسانی دارد. رشته عقاید گوناگونی، که گاه از ریشه‌های متفاوت آنها در تاریخ تفکر دینی آگاهی داریم، گردآوری شده، همسازی گرفته، و گاه با حفظ اجزای متباین و پر تضاد خود، با یکدیگر پیوسته‌اند. با داشتن محور و مداری ثابت و مشخص، هر چه بسیار مغایر و صریحاً متفاوت با ترکیب و شکل کلی مجموعه عقاید دینی نوین بوده حذف شده، یا جرح و تعدیل یافته است. برای پدید آمدن شبکه عقایدی که اینک آن را با نام آیین زرتشتی می‌شناسیم، تلاشهای متمادی، تدوینهای چندین باره کتابهای مقدس، و بی‌تردید ترتیباتی نوین در آداب و مناسک و مراسم آیینی دین صورت گرفته است. این فرایند که بنیاد آن در روزگار اردشیر یکم ساسانی - و احياناً بلاش اشکانی - ریخته شده، تا دوران شاپور دوم و نیز خسرو انوشیروان ادامه یافته است، و با دینکرد، که خود یادگاری درخشان از تجلی تلاش اندیشه در آثار دینی است، به نهایت می‌رسد. چگونگی فراخوانده شدن زن به پیروی از اصول دین، و نیز آنچه وظایف و شایست و ناشایست او را تعریف می‌کند، در همه این متون یکسان و یکنواخت نیست.

زن در گاهان

در گاهان زن از دو دیدگاه منظور می‌گردد که مکمل یکدیگر است: یکی زن

۱. و. گ. لوکرنین، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۴۵.

به‌عنوان گرونده زرتشتی، و دیگر به‌عنوان یکی از دو جنس بشر که نقش و جایگاهی ویژه در زندگانی اجتماعی دارد. در مورد اول، وجدان زن مورد خطاب است و وی به‌مثابه نیمی از گروندگان دین شناخته می‌شود. پیامبر او را فرا می‌خواند تا بیندیشد و خود دین خویش برگزیند. در دومین نظرگاه، وی یکی از افراد گروه اجتماعی است و نقش خاص خود را باید چونان دختر و همسر و مادر، در خانواده ایفا کند. در اینجا زن سهم طبیعی و زیستی زایمان و پرورش نوزاد را برعهده دارد که موجب دوام جامعه و بقای نسل و نوع بشر است. وجدان زن آزاد است که براساس رأی و خرد و شناخت خود، آنچه را بهتر می‌داند اختیار کند، اما نفس زادن در جامعه و پرورش یافتن در آن و ضرورت زیستن با دیگران، او را مقید و محدود می‌کند که هنجارهای اجتماعی را بپذیرد و به‌آن گردن نهد.

در یسن ۶، بند ۱، پیامبر که مردم را به درک و دریافت کلام راستین فراخوانده است، نوید می‌دهد که با گزیداری نیک، همراه و در پیوند با آنان، از پلی که چینود یا صراط نامیده می‌شود، خواهد گذشت تا به جایگاه نیکان و گرزبان یا بهشت برین رسد. چینود جای‌گزینش است و در این گزیداری است که وجدان آدمی نیکی یا بدی را اختیار می‌کند:

آن مرد یا زن که از برای من، ای اهورامزدا، به‌جای آورد آنچه را که
تو از برای هستی بهترین دانستی: راستی برای راستی و شهریاری
اندیشه نیک، کسانی که ایشان را به‌نیایش شما برگمارم، با همه
آنان از چینود پل خواهیم گذشت.^۱

در اینجا، مرد و زن، هر دو همگام در کنار پیامبر پدیدار می‌گردند و در گزیداری بزرگ شرکت می‌جویند تا هر یک، تکاتک راه خویش را برگزینند. با استناد به این کلام می‌توان پذیرفت که هر بار در گاهان آدمی به‌صورت عام مورد خطاب قرار می‌گیرد، باید زن و مرد، هر دو را منظور دانست، مثلاً در یسن ۳۴،

۱. برگردان بخشهای گاهانی براساس دو ترجمه زیر است:

گائاهاه، ابراهیم پورداود، تهران، ۱۳۵۴

S. Insler, the Gathas of Zarathustra, *Acta Iranica*, no. 8, 1975.

بند ۷، که جمله «کجايند رادان تو ای مزدا؟»، یا در بند ۸، از همان یسن، عبارت «درویشان شما» می‌آید، از رادان و درویشان، چه زن و چه مرد، سخن در میان است. این دریافت از آن روی ارزش بیان شدن دارد که مقوله دستوری اسم در زبان اوستایی دارای جنس مذکر و مؤنث و خنثی است و اغلب واژه خود به خود مفهوم جنسیت را القا می‌کند. در تفاسیر پهلوی و برگردان فارسی چنین نیست. در بیان شاعرانه و استعاری گاهان، گاهی هرمزد پدرخوانده می‌شود. وی پدر راستی (مثلاً در یسن ۴، بند ۳) و اندیشه نیک است و سپندارمذ دختر نیک-کنش اوست (یسن ۸، بند ۴). صفاتی که پرتو ذات اویند، و بعداً به صورت امشاه-سپندان یعنی بیمرگان مقدس یا ملائکة مقرب در می‌آیند، سه مذکرند و سه مؤنث: بهمن یا اندیشه نیک، اردیبهشت یا بهترین راستی، شهریور یا شهریار و ملکوت آسمانی مذکرند، و سپندارمذ یا شایستگی مقدس، خرداد یا کمال، و امرداد یا جاودانگی مؤنث‌اند. در این استعاره برابری میان دو جنس وجود دارد. متنهای پهلوی سپندارمذ را بپوندک منشی^۱، یعنی کمال و درستی در منش و اندیشه، یا سلامت نفس گرفته‌اند. در دینکرد نسبت دختری سپندارمذ را با هرمزد تمثیلی از پیوند درست منشی یا خرد دانسته‌اند و آمده است که چونان خرد و درست منشی که در کنار یکدیگرند، هرمزد و سپندارمذ نیز پدر و دختر خوانده شده‌اند^۲.

ایستاروحی زرتشتی در برابر زن به مثابه عضو جامعه که وظایف خاصی به او باز می‌گردد، در یسن ۸ نمایان است. در این سرود، پیامبر پوروچیستا، جوانترین دختر خود را می‌خواند تا پس از همپرسی و مشورت با خرد خویش، اعلام دارد که آیا جاماسب، مرد برگزیده را برای همسری خود شایسته می‌بیند؟ در پی آن، به دوشیزگان و جوانان که در آینده ازدواج خواهند کرد اندرز می‌دهد تا بکشند که در نیکی بر یکدیگر سبقت گیرند:

کوشا باش، ای پوروچیستا از پشت هچدسب و از خاندان اسپیتمان،
تو ای جوانترین دختر زرتشت، او تورا بنیاد استوار اندیشه نیک و

1. bowandag menisnih

2. *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*, ed. by D. M. Madan, Bombay 1911, P. 922.

یگانگی با راستی و دانایی خواهد داد. پس با خرد خویش همپرسی
کن و مقدس‌ترین شایستگی و کردار پارسایی را به جای آور!
(یسن ۵۳، بند ۳)

آری، این را نزد شما در زناشویی پیوندخواهم داد، او که خشنود کند
پدر را، شوهر را، برزیگر را، و خویشان را. چون زن پارسا باشد در
برابر مرد پارسا، اهورامزدا به پاس وجدان نیکویش، هماره او را بهره
درخشان از منش نیک خواهد بخشید.

(یسن ۵۳، بند ۴)

به دختران شوی کننده و شما ای دامادان، سخنانی گویم. نیز آن را
به دل بسپارید. از راه وجدان خود به دست آورید برای خود و زنان
خود، نفس نیک اندیش را! باشد که هر یک از شما بکوشد تا در
راستی بر دیگری پیشی گیرد، زیرا که این بیگمان برد و پاداشی برای
هر یک از شما خواهد بود.

(یسن ۵۳، بند ۵)

بیگمان این درست است ای مردان، چنین است ای زنان: چون
کامیابی دروغ را ببینید، دروغی در کار است...

(یسن ۵۳، بند ۶)

در دنباله کلام، زرتشت اعلام می‌دارد که خوشیهای پیروان دروغ لرزندگی
وستی دارد و پابندگی و جاودانگی سعادت از آن راستان و پاکان است. وصف این
ازدواج روحانی در یسن یا سرود آخرین گاهان می‌آید که با واژه‌های «بهترین آرزو»
آغاز می‌شود. این آرزوی بهتر برای آن شادمانی است که از پرتو راستی و اندیشه
نیک به دست می‌آید و خرمی جاودانه است. نام عروس «دارنده دانش درست
بسیاره است و داماد مرد دانایی است که نماد و رمز دانندگی و حکمت بشمار
می‌رود، و درباره اجزای نمادین این عروسی، و حکمت کهنی که در آن می‌گنجد،
بیگمان جای گفت و شنود بسیار است.

از کلامی که نقل شد، و نیز از روی دیگر سخنان گاهانی چنین پیداست که

وحی زرتشتی در پدیدآوردن تغییر در نهادهای اجتماعی و شکل قدیمی آنها ابرامی ندارد و به جای ایجاد دیگرگونی در ساخت گروه‌های اجتماعی و ارتباط آنها با یکدیگر، می‌کوشد تا نفس آدمیان را اصلاح کند و روابط آنان را بهبود بخشد. چهره خانواده گسترده و پدسالار کهن آریایی بخوبی در بند سوم یسن ۵۳، پدیدار است: نسبت پوروچیستا به پدر و خاندان پدری می‌رسد و پدر، او را به شوهر می‌دهد. این سنت باستانی در خانواده هند و اروپایی وجود داشته است^۱ و هنوز هم بقایای آن را می‌توان مشاهده کرد. وظیفه زن خشنودساختن پدر و شوهر و نیز مردم دیگر است و شوهر وی راهبری و سالاری خانواده خویش، عروس و فرزندان آینده‌اش، را بر عهده دارد. به همین روال، هنگامی که اقوامی با فرهنگهای دیگر و خانواده‌هایی با ساختی متفاوت، دین زرتشتی را پذیرفتند، مانعی دینی در کار نبود که سنن باستانی خود را حفظ کنند و ضرورتی برای تغییر وجود نداشت.

ارزشی که بعد معنوی و انسانی پیوند زن و مرد در این کلام دارد، و نیز برابری قدرت هر دو جنس در ورزیدن کردار نیک و یافتن پاداش روحانی بویژه جلب نظر می‌کند. این همتایی و همگامی، که مثلاً در یسن ۶-۴، بند ۱، به آن اشاره شد، به آسانی به فراموشی سپرده می‌شود. رعایت آن برای مردان دشوار است و زنان به حکم نوعی اجبار عملی و طبیعی، تسلیم زورمندی و زورگویی می‌شوند و با درماندگی از ادعای تساوی چشم می‌پوشند. بنا بر گواهی آثار مکتوب، رویهمرفته از برابری جایگاه زن و مرد، چنان که در گاهان می‌آید، بتدریج کاسته می‌شود و هر چه از متنهای قدیمی می‌گذریم، رجحان جنس مذکر بیشتر به چشم می‌خورد و مقام و منزلت زن تنزل می‌یابد. در دینکرد، در تفسیر عباراتی از سخنان زیر نوشته گاهانی، چنین می‌آید:

«و این را نیز که مرد و زن به شاگردی زرتشت داده شده‌اند، آموخته شده است، که خود نر و ماده (یعنی) مرد نیک و زن نیک را به دستوری (-پیشوای دینی) همی زرتشت دارد»^۲.

واژه «شاگردی»، که معادل پهلوی آن *hawistih* است و نیز واژه «دستوری»

۱. فوستل دوکلانو، تمدن قدیم، ترجمه نصرالله فلسفی، تهران، چاپ دوم، ص ۳۱ به بعد.
۲. دینکردمدن، ص ۹۲۴، سطر ۱۲. واژه‌های درون کمان در ترجمه به متن افزوده شده است.

هر دو با سازمان اجتماعی پیشوایان دینی ارتباط دارد و تعبیری است با نوعی تصنع، که نشان می‌دهد برابری زن و مرد برای مفسر معنایی پذیرفته و روشن نبوده است تا با عبارتی صریح و ساده بیان گردد.

در متون نیایشی اوستا، یعنی بخشهای غیرگاهانی یسنا و نیز ویسپرد و یشتها، بازتاب ارجمندی زن در وحی زرتشتی بیشتر برجای است. هم به دلیل موضوع، که درود وستایش یزدان و عالمیان است، و هم به علت قدمت و دورتر بودن از تحولات اجتماعی و نظرگاههای جدید دینی، این متون همپایی نزدیکتری با گاهان دارند و مردان و زنان و فرزندان را در موارد بسیار همراه با یکدیگر یاد می‌کنند و در ستایش فروهر، یاوران بی‌آلایش و ازلی و ابدی مردم، مردان و زنان پرهیزگار را در همه سرزمینها درود می‌فرستند^۱. هماهنگ با همین ایستار انسانی و پرتسهل است که در زند و ندیداد آمده است که پرهیزگاری اختصاص به پیروان آیین زرتشتی ندارد و ادیان دیگر نیز گروندگان ی پارسا و بهشتی دارند^۲.

جه و ناریک

در نوشته‌های پهلوی پنداشته‌هایی که پیرامون زن وجود دارد، رنگی دیگر پذیرفته است. در این متون تضاد اخلاقی بنیادین گاهانی، که نیک و بد را متمایز و در مخالفت با یکدیگر می‌خواند، گستردگی و تعمیم شگرفی یافته و به اشیاء و مفاهیمی اطلاق شده است که با خیر و شر زندگانی در ارتباط نیست. دو مفهوم انتزاعی انگره‌مینو و سپند‌مینو^۳ دو نقش متخاصم به خود گرفته‌اند و به صورت بن و منشأ بدی و نیکی درآمده‌اند. این تحول هم زاده گذشت زمان و رشد نظریات پیشین، و هم متأثر از جریانات فکری اقوام و مردم بیگانه است. در آثار پهلوی، برای نامیدن مرد و زن، واژه‌هایی با بار مثبت و منفی نیز هست: نروناریک هرزودی، مروجه اهریمنی است. در تفسیر پهلوی از بند^۴، یسن^۵، می‌آید: مرد (و) زن

۱. مثلاً: یسن ۲، بند ۶، فروردین‌یشت، بند ۱۴۲ - ۱۴۵، برای بخشهای اوستایی از ترجمه-های پورداد استفاده شده است.

2. *Vendidad, Avesta Text with Pahlavi Translation*, ed. by Dastoor Hoshang Jamasp, Bombay 1907, P. 100, 1. 8 - 10 (3. 42).

۳. اوستایی: spanta. mainya -, angra. mainyu: پهلوی: spand menôg, ahreman.

[در نیکی ایدون (=مرد وزن) (و) جه و مرد ربتری (خوانده می‌شوند)]...^۱
 «مر» را باید مردک نابکار و اهریمنی ترجمه کرد و واژه متضاد آن در زبان پهلوی غالباً «مرد» و گاهی نیز «نر» است:

nar e ahlaw ud 'narige ehlawene'

یعنی «مرداشو یا پارسا و زن نیک اشو یا پارسا». در صفتی که برای ناریک به کار رفته است، واژه پهلوی دارای نشانه تانیث زائد و غیر معمولی است که به دلیل وفاداری به اصل اوستایی آورده شده است. — *nar* در اوستا معنای مرد دلاور و درست و راستین می‌دهد و صورت مؤنث آن — *nairi*، و نیز — *nairika* است. واژه اخیر در پهلوی به *narig* بدل شده است. جه (= *juh*) با واژه اوستایی — *jahi*، و — *jahika* مربوط است. هر زن بد و بدکاره و گناهکار را می‌توان چنین نامید. نیز نام دختر اهریمن جهی است^۲ و وی نماد زن زشتکار و شوم و اهریمنی است و معاند و پتیاره زن نیک به شمار می‌آید^۳.

جه و ناریک گاهی چنین مشخص گشته‌اند:

نیز رأی و باور بر این داشتند که زن را چون این چند نشان است، ناریک باشد: آراستن شوی و آراستن سور و نگاهداری در (خانه) (=حفاظت از دارائی خانواده) و خویش بستری (تمکین) و تن خویش و جای (زندگانی) را آشکارا پاکیزه داشتن؛ و هر که این چند نشان در اوست جه باشد: یا جادویی، یا فاحشگی (؟)، یا جدا بستری (=عدم تمکین)، (یا) تن (خویش) و جای (زندگانی) را پاکیزه

1. *The Pahlavi Yasna and Visperad*, ed. E. B. Dhabhar, Bombay 1949, P. 233, L. 11 - 12 (6. 53),

واژه‌های درون نشانه [] را مفسر پهلوی بر متن اوستایی افزوده است.

۲. چم گاهان (فصل ۱۳، از کتاب شایست ناشایست)، بند ۴۱، ←

Sayast La - Sayast, ed. by M. B. Davar, Bombay 1912; *Sayest Nesayest*, Firoz M. Kotwal, Kabenhavn 1969.

۳. مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، ۱۳۶۲، ص ۵۳؛ به نقل از بندهش.

۴. در ستون پهلوی می‌آید که هر آفریده نیک و هرمزدی، هم‌آورد و به اصطلاح هم‌ستاری (= *hamestar*) دارد که آفریده اهریمن است و پتیاره آن وجود نیک خوانده می‌شود.

نداشتن^۱.

ناریگ یا زن نیک، آفریده هرمزد، و سپندارمذ حاسی اوست^۲. گاهان و دیگر بخشهای اوستای موجود در باره آفرینش مادی داستانی دربر ندارد. در بندهش می‌آید که مشی و مشیانه، آدم و حوای ایرانی، چون دو ریواس همبر و هم تن با یکدیگر از زمین می‌رویند و روح در میان آن دو قرار دارد. آن دو در آغاز آشفته و شوریده‌اند و قدرت باروری ندارند. سپس چون فرزندی از آنان زاده شد، از شیرینی فرزند او را می‌خورند^۳. آیا به این جرم دروند و گناهکارند؟^۴ آن دو نیز مانند آدم و حوا، عصیان می‌کنند و دروغ می‌گویند: بار اول به همراهی هم، بار دوم مشیانه در دروغگویی پیشی می‌جوید^۵. این تصور منفی درباره مشیانه یا نخستین زن، گاهی اوج می‌گیرد و به جایی می‌رسد که زن را با جهی از یک نوع می‌شمارند^۶. اما معمولاً^۷ چه با زن جادو و روسپی^۸ و نیز آن که پرهیز دستان یا حیض نکنده^۹، همانند گرفته شده است. از روی موارد اخیر می‌توان داوری کرد که هرگونه شکستن پرهیز و تابوی دینی و سرپیچی از مقررات مقدس می‌تواند زن را به جه تبدیل کند.

۱. کتاب ششم دینکرت، ص ۴۹۲، سطر ۱۳-۱۹، دینکردمدن، —

Shaul Shaked, *The Wisdom of the Sassanian Sages* (Denkard VI), Western Press, Colorado, 1972, P. 63 (93).

واژه «خویش‌بستری» را شاکت به قیاس «جدابستری» تصحیح و ترجمه کرده است. فاحشگی برگردان Jmnyh است.

۲. شایست‌ناشایست، فصل ۱۵، بند ۱۵ و ۲۰.

۳. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۳۷-۱۴۰.

4. *The Pahlavi Rivayat*, ed. by E. B. N. Dhabhar, Bombay 1913, P. 162.

۵. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۳۸-۱۳۹، به نقل از بندهش.

۶. بندهش، ص ۸۰، ۱، از نسخه TD: دستنویس ت د ۲ (چاپ عکسی)، شیراز، ۱۳۵۸، (شماره ۵۵، از گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، بخش اول)، با استفاده از ترجمه چاپ‌نشده آقای دکتر بهار.

۷. ارداویراف‌نامه، فصل ۸۱، — پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۷-۲۷۸، و نیز:

The Book of Arda Viraf, M. Haug and E. W. West, Amsterdam 1971.

۸. دینکردمدن، ص ۷۹۵، سطر ۷.

یکی از مهمترین موارد چنین تخلفی آزار دادن هفت نماد امشاسپندان در گیتی، یعنی مرداشو، گوسفند یا جانور سودمند، آتش، فلز، زن نیک، آب، و گیاه است که به ترتیب نماد دنیوی برای هر سزد، بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد، و اسرداد بشمار می آیند.^۱ آزدن مرداشو بویژه به معنای درافتادن و ستیزه با شوهر نیک است و سپندارمذ، فرشته موکل زمین و زن پارسا، از راه رفتن چنین زنی بر زمین آزرده می شود و رنج می برد.^۲ «جه روسپی»^۳ و «جه دروند»^۴ دشنام است و زنانی که مورد غضب قرار گیرند، چنین خوانده می شوند. در ادواپرافنامه، که حکایت معراج ارداویراف و دیدار او از بهشت و دوزخ است، معمولاً برای زن گناهکار همانند مردان، صفت دروند، یعنی پیرو دروغ، به کار رفته است.^۵

کوشیدن زن برای پیروی از دستورهای معینی در رفتار، او را از حیطة همانندی با جه چندان دور می گرداند که سزاوارانه بتوان او را ناریگ خواند. با این تلاش، رفتاری به نمونه نخستین رفتار درست دینی نزدیک می شود. نمونه های نخستین متعدد رفتاری در جامعه هست که با پیروی از آنها گروه با استفاده از فعالیت افراد می تواند حیاتی ترین نیازهای اکثریت اعضای خود را برآورده کند. رشته باورها و پنداشته های دینی برداشتی ویژه از هستی دربر دارند و چون آن را تکرار و تأکید نمایند، فرد با آن خوسمی کند و با آن پرورش می یابد. پرورش اجتماعی، کودک را در چارچوبه آن مفاهیم و نظرات چنان بار می آورد که بتواند خود را با شرایط موجود در جامعه منطبق گرداند و در حد مطلوب از فعالیت غرایز طبیعی و زیستی خویش، به عنوان عضو گروه، وظایف خود را انجام دهد و رفتاری مناسب با حضور دیگران داشته باشد. اجرای این گونه دستورها گاه با موانع قاطعی، چون نقایص بدنی، و گاه نیز با عدم تمایل فرد روبرو می شود. اما، رفتار فرد بناچار باید منطبق با منافع گروه باشد. زن نیز باید تا جایی که میسر شود، تا فراسوی توانایی

۱. شایست ناشایست، فصل ۱۵.

۲. ← ص ۱۱۱.

۳. «کارنامه اردشیر بابکان»، در زند و هومن یسن، و کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه صادق

هدایت، تهران، ۱۳۴۲، ص ۱۸۰.

۴. همان، ص ۱۹۷.

۵. ← ص ۶۴-۶۳.

خویش بخواهد و بکوشد تا بنا بر نمونه نخستین آرمانی رفتار نماید. پنداشته‌هایی که پیرامون زن وجود دارد، در آثار پهلوی، همانند دیگر نوشته‌های دینی، در نخستین وهلمه با زادن و حفظ نسل مربوط است و به این اعتبار، پیامدهای زایمان و پرورش طفل، و نیز مقدمات آن، به مثابه ابزاری نیرومند سرنوشت زن را از پیش تعیین می‌کند، و بسیار کمتر از آنچه در مورد جنس مذکر دیده می‌شود امکان‌رهایی و تنوع برای حیات او وجود دارد. زن که انسان زاینده است، باید قواعدی سخت و لایتغیر را بپذیرد: ازدواج کند و فرزند بزاید و آنان را پرورش دهد تا کدبانوی بهنجار و پسندیده بشمار آید. اهمیت زاینده‌گی مستلزم تکیه بر ضرورت رفتار جنسی طبیعی در نزد زنان است و این امر، به‌رغم دشواریهای ذاتی، و نیز قیود اجتماعی بسیاری باید ادامه یابد که زن را پابند و مقید و اسیر می‌گرداند. معهذا زن باید چنان جنسی اصلی در حفظ نسل، با خشنودی و اشتیاق چنین وظایف صعبی را انجام دهد. احکام دینی در این راه با غرایز حیاتی و نیازهای زیستی زن هماهنگی و همراهی دارد.

آدمی دارای سرشت فرهنگی و طبعاً فرهنگ‌پذیر است و در همه جوامع عالم اعمال زیستی خود را بنا بر طرحی فرهنگی انجام می‌دهد. در آیین زرتشتی بنا بر متون پهلوی نیز همین حقیقت مشاهده می‌گردد. زادن و پرورش نوزاد، و نیز تأمین خوراک مادر و کودک دو وظیفه مشخصی است که یکی طبعاً برعهده زن و دیگری عمدتاً بر دوش مرد است. قوانین و قواعدی استوار حدود رفتار طبیعی جنسی را برای زن و مرد معلوم می‌دارد و نیز معین می‌کند که چگونه باید به تأمین معاش پرداخت. شبکه عظیمی از پنداشته‌های دینی و عرفی، پیش از زادن، در انتظار فرد است و او را تا پس از مرگ نیز همراهی می‌کند. زن به‌عنوان کودک و نوجوان در خانه پدر، و همسر و مادر در خانه شوهر، باید آن را که به‌وی باز می‌گردد، بداند و بیاموزد و با دلبستگی رعایت نماید، و مرد نیز سهم خویش را دریافت خواهد داشت. از آن روی که زن می‌تواند فرزند به دنیا آورد و این امر در واقع دوام جامعه را تضمین می‌کند، رفتار بهنجار وی نیز اساساً به این امر پیوند می‌خورد.

رعایت یک رشته تابو و پرهیز در رفتاری که به مادر شدن و مادر بودن باز می‌گردد، بخش مهمی از ویژگیهای نارینگ است. در آغاز، زن کودکی است که

مادر و پدر وی را به دنیا می‌آورند، پرورش می‌دهند تا به نوجوانی برسد. کودک با والدین و نیز نهادهای فرهنگی برای پروردن طفل، روابطی متقابل دارد که جنسیت وی نیز در تعیین نوع و روند آن دخیل است. با بلوغ دختر، نخستین وظایف او در حیطه رفتار جنسی آغاز می‌شود: وی باید پرهیزهای ویژه قاعدگی را رعایت کند و نیز تن به ازدواج رسمی و قانونی دهد، که پدر در آن سهم اصلی دارد. پس از آن در خانه شوهر و وظیفه او زادن و پروردن فرزند و آنگاه تلاش برای همکاری در تأمین معاش خانواده است. بر این شایسته‌ها و ناشایسته‌ها باید یک رشته تکالیف مضاعف رانیز افزود که تشریفات و آداب دینی برای گذشتگان دودمان، یزشن و ستایش ایزدان از آن جمله است و گروه آن را برعهده زن می‌گذارد و وی را تکلف به شرکت و همکاری در آنها می‌کند. او در برابر افراد دیگر جامعه نیز موظف به برادری و راستی است و باید درویشان را بپروراند و کاروانیان و ارزانیان نیک را یآوری نماید. دین و قانون در این باره دست او را تا حدی که به خانواده‌زانی نرسد و شوهر در آن خرسند باشد، باز می‌گذارد.

فرد در برابر آنچه به جامعه می‌دهد، خود نیز حمایت و پشتیبانی آن را دریافت می‌دارد. او پیش از زاده شدن گروهی را در انتظار خویش می‌بیند. سپس تا طفل و ناتوان است، پدر و مادر موظف به یآوری کردن و پروردن اویند. برای رفع نیازهای اولین و ارضای غرایز اصلی وی جامعه جایی منظور داشته است و از آنچه مقدر باشد سهمی به وی می‌دهد. بدیهی است وضع گروه خاصی که او به آن متعلق است، در ارائه بخش بیشتر یا کمتری از مواهب زندگانی به وی، دخیل است و پس از طبیعت، که یکی را نعمت بسیار می‌دهد و یکی را محروم می‌دارد، جامعه نیز سهم و قسمتی ویژه برای او منظور می‌کند. سرنوشت آدمی چنین است.

مادر و همسر نیک

با توجه به آنچه گذشت، وجود این حکم دارای دلایل روشن است:

یکی این که مرد اگر زن نکند، سرگزان نشود، اما زن اگر شوهر نکند، همانا سرگزان شود، زیرا که زن را جز از طریق آمیزش با مردان فرزند پدید نیاید و از وی پیوند نرود، (اما) مرد را جز از طریق زن

(گرفتن) هرگاه اوستا را — چنان که در وندیداد گفته شده است — بخواند، (ازوی) پیوند تن پسین فراز رود^۱.

در شصت و سوم از صد در بندهش می گوید:

(۱) و آنچه پرسیدند که زنان را شوهر کردن چه کرفه است بدانند که بدین در چنان پیداست که دختر چون نه ساله شود می باید که نامزد شوی کنند (۲) چون دوازده ساله باشد با شوهر دهند (۳) و چون دشتان شود شوهر سزاوار به خویشتن آید و به شوهر ندهند و اگر پدر ندهد هر بار که دشتان شود و دختر سر شوید آن پدر تنافوری که هزار دویست درم سنگ، گناه باشد و به سر چینود پل اول شمار این کنند (۴) و اگر مادر رضا ندهد این گناه (مادر) باشد (۵) و اگر برادر رضا ندهد این گناه برادر باشد (۶) و اگر دوده سالار رضا ندهد این گناه دوده سالار^۲ باشد (۷) و اگر دختر خود شوهر نخواهد و نکند و این گناه دختر باشد به سر چینود پل پایه فراه این فرمایند (۸) و اگر هم چنان به هیچ حال شوی نکند و شوهر سزاوار باشد و خواستاری کند و سر در نیارد چون هشتاد ساله شود و بمیرد اگر صد هزار کار و کرفه کرده باشد ممکن نیست که روان او به بهشت رسد یا از دوزخ رهایی بیاید تا رستخیز تن پسین^۳ در دوزخ بماند^۴.

۱. شایعت ناشایست، فصل ۱، بند ۱۹، —

Sayast — Ne — Sayast, Jehangir C. Tavadia, Hamburg 1930.

«مرگزان» یکی از مدارج گناه و سنگینترین آنهاست، که مجازات دنیوی و پادافراه اخروی دارد. مرگزانی معادل اعدام است.

۲. برای «دود سالار»، — ص ۷۴-۷۵

۳. «تن پسین» کالبدی است که جهانیان پس از رستخیز و در زندگانی جاویدان می یابند.

4. *Saddar Nasr and saddar Bundelesh*, ed. by E. B. N. Dhabhar, Bombay, 1909, PP. 134 - 5.

تنافوری یکی دیگر از مدارج گناه است و هزار و دویست درم سنگ اندازه اخروی آن است که هر درم واحد برای سنجش سنگینی گناه یا کرفه (— ثواب) است. گناه و کرفه در ترازوی مینوی بر فراز چینود پل اندازه گیری و «شماره» می شود. اگر گناه بیشتر باشد روان به دوزخ افتد و اگر کرفه بیشتر باشد به بهشت می رود.

«قاعده دین چنین است که دختر و پسر بالغ شوند یعنی چهارده ساله یا از دوازده سال کمتر نباشد پس ایشان را زن و شوی رواست»^۱. ازدواج ثوابی بزرگ است^۲ و نیز «آنکه دختر یا خواهر جهاد بکنند به شوهر دهند... کرفه مزدی سخت بزرگ گویند...»^۳. دختران می‌توانند برای یافتن شوهر نیک از یزدان یاری طلبند^۴. و نیز «هوم به زنان باردار فرزند شاهانه و دارندگی فرزند اشومی دهد»^۵. داشتن فرزند نیک سوهبتی است که از سوی یزدان می‌آید و از عمر جاویدان بهتر است^۶. این آرزو را هر زرتشتی، به هنگام نیایش شبانه در برابر آتش، برای خویش درخواست می‌کند:

مرا بدهای آتش هرمزدان، نامبردار و پرورنده فرزندزادنی، که کشور آرای و انجمنی و نیک رسته و مسهربان و از تنگی رهاننده [یعنی رهاننده از دوزخ] نیک ویر [که شایسته و پرشناسایی (باشد) در آن (امور) که در آینده باید کرد]، که مان و زند و ده و روستای مرا رشد و گسترش بخشند!^۷

تفسیر برای عبارت «فرزند رهاننده از دوزخ» در فصل شصت و یکم از حد دد بندهش چنین می‌آید:

«(۱) آنچه پرسیده‌اند که مردان زن کردن چند کرفه است بدانند حد و اندازه آن پدیدار نیست و ما تمامی آن به نتوانیم گفت (۲) چه اگر از آن زن فرزندی در

1. *Darab Hormazdyar's Rivayat*, ed. by M. R. Unvala, 1922, pp. 12 - 13.

۲. حد دد نثر، فصل ۱۸، بند ۱ و ۲ (ص ۱۵ کتاب)، حد دد بندهش، فصل ۶۱ (ص ۱۳۳-۱۳۴ کتاب).

۳. حد دد بندهش، فصل ۶۴، بند ۱ (ص ۱۳۵ کتاب).

۴. یسن ۴۹، بند ۲۳.

۵. یسن ۴۹، بند ۲۲.

۶. حد دد بندهش، فصل ۳۶ (ص ۱۰۷ کتاب).

۷. آتش نیایش، بند ۱۱ (یسن ۶۲)، در

Zand - i Khurtak Avistak, ed. by E. B. N. Dhabhar, Bombay 1927, P. 42.

«مان وزند» واحدهای اجتماعی روزگار کهن است، سعادل تقریبی خانه و خاندان، و «ویس» یکی دیگر از گروه‌های سازنده جامعه دوران باستانی است.

وجود آید هر کار و کرفه که فرزند کنند همچنان باشد که پدر به دست خویش کرده باشد (۳) و چون از آن فرزند فرزندی بزاید هم چنان می شود تا به تخمه آن به جهان بماند (۴) و هر کرفه که ایشان بکنند آن کس را چنان باشد که به دست خویش کرده باشد (۵) و بدین جهان روزستاخیز اگر پدری باشد که دوزخی بود از نشان دوزخیان دارد نقطه سیاه بود که بر پیشانی دارد، آن فرزند شفاعت کنند و ایزد عزوجل شفاعت ایشان بپذیرد آن نقطه سیاه بردارد.^۱

سهم مادر نیز از آن کرفه همانند سهم پدر است، و زنی چون مادر زرتشت، از فروغ فرزند خویش نور در جهان می پرا کند:

«آن گونه پیداست که چهل و پنج سال پیش از (آن) که زرتشت به همپرسی آمد، فره زرتشت (به هنگامی که) مادرش — که او را دوغدویه خوانند — زاده شد به شکل آتش از آن روشنایی بیکران (عرش اعلی) فرود آمد و بدان آتش آمیخت که او را (اندر) پیش بود. از (آن) آتش اندر مادر زرتشت آمیخت. سه شب به همه گذرها و سویهای خانه به شکل آتش پیدا بود. رهگذران، بزرگ روشنی همی دیدند. نیز چون (مادر زرتشت) پانزده ساله شد، از آن فره که اندر وی (بود، چون) به راه می رفت، فروغ از او باز می تافت»^۲.

با زادن زرتشت آبها و گیاهان شادمان گشتند و بالیدند^۳. چون هر زن مستور و پارسا بر زمین فرزند زاید و پرورد، شادی و راسش بزرگ برای زمین است^۴. در هر زایشی اردو سورا نا هید، بغیانوی گرانقدری که آبهای هفت کشور را روان می کند و به جریان می اندازد، عنایتی دارد: اوست که نطفه نران و زهدان و شیر مادگان را پاک می گرداند^۵، و به پاس مراقبت اوست که کودکان زاده می شوند و شیر می خورند:

که همه نطفه سردان را پاکی دهد [که چون پاک و خوب، نه با

۱. حد دد بندهش، فصل ۲۹، بند ۸ و ۹ (ص ۹۸ کتاب)؛ و نیز شاپهت ناشاپهت، فصل ۱۲، بند ۱۵.

۲. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۲ - ۱۹۳، به نقل از گزیده های زاد سپهرم.

۳. فروردین یشت، بند ۹۳.

۴. حد دد بندهش، فصل ۲۷۷، بند ۷ (ص ۱۴۷ - ۱۴۸ کتاب) که تفسیری است بر فرگرد

سوم و تدیداد، بندهای ۲ و ۳.

۵. آبان یشت، بند ۲.

خون و چرک بیاید همی برای او (است)؛ که همه مادگان را برای زایش، زهدان را پاکی دهد [که چون بار دیگر آبستن شود، برای اردویسور (است)؛ که همه مادگان را در زایش فرزند نیک دهد [که چون به نیکویی و خوب (نوزاد به دنیا) آید، برای او (است)، که برای همه مادگان بقاعده (یعنی) چندان (که) باید]، نیکو [یعنی خوش] شیر برآورند^۱.

در این حاله قداست که زادن فرزند را در میان دارد، عمل «فرزندخواهی»^۲ نه تنها جز در چارچوبه مقدس پیمان ازدواج پسنندیده نیست، بلکه در همان حیظه نیز باید قواعد و اصولی رعایت شود: مثلاً در شب، جز در روشنی آتش یا ستاره یا ماه نباید انجام گیرد^۳. در این هنگام باید نام یزدان را یاد کرد و دعا خواند: «و چون به نزدیک ناریگ شوی، باید نخست اهونور بسرایی و پس (از آن) اشم و هو»^۴. نزدیکی کردن با زن نباید به چنین آسیب رساند^۵. نیز «در باره گناه همآغوشی کردن با زن آبستن و شیردار که تخمه فرزندش از مرد دیگر (است)»^۶ احکامی وجود داشته است. نیز:

(حکم) هر که با زن آبستن یا آن که کودک شیرخوار دارد، همآغوشی کند، چون (است)؟ هر ریش (= زخم و گزند) و زیانی که بر کودک باشد، پس او را بر ذمه (است). اگر کودک شیرزده بشود یا (بر او) ریش رسد (و) بمیرد، (مرد) مرگزان (است). اگر این کودک شیرزده بمیرد، (و) پدر این کودک نداند که گناه مرگزان

۱. زند اردویسور نیایش، بند ۱۳ (ص ۳۳ ذندخوده است).

۲. «فرزندخواهی» در برابر pus X wahisnih پهلوی گذاشته شده که خود ترجمه pue roistay اوستایی است.

۳. شایست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۷.

۴. دینکردمدن، ص ۸۰۸، سطر ۹ و ۱۰: اهونوریاپتا اهووریو و اشم و هو نام دو دعای معتبر و بسیار مقدس زرتشتی است که در موارد بسیاری خوانده می شود.

۵. دینکردمدن، ص ۷۳۹، سطر ۷، ص ۷۴۹، سطر ۹.

۶. همان، ص ۷۴۷، سطر ۲۲.

باشد، (او را) دادستان (=حکم) چگونه (است)؟ اگر با خواهش و پرسش (=اجازه سالار) (باشد، پدر) گناهکارمرگ‌رزان (است) و اگر بیگناه (باشد)، پس او را (یک) تنافور (گناه) بر ذمه (است). و اگر دانست که (او را گناه بر) ذمه است، اما ندانست که تا چه (حد گناه دارد)، شیوه جبران (آن) چه (است؟ دادن) همه خواسته او (است که) به بخشش به مردان پرهیزگار باید بدهد و تا زنده باشد، (در) پیش (آنان به) خدمت کردن (ایستد)!

روشن است که با چنین عشق شگرفی به زندگانی، «تباه کردن کودک»، یعنی سقط‌جنین، چه جرم سنگینی است:

روان زنی را دیدم که گریان و زاری کنان می‌آمد و می‌رفت و بر سرش تگرگ سرخ می‌آمد و زیر پای، روی (=مس) گرم گذاخته می‌رفت و سر و روی خویش را با کارد می‌درید. پرسیدم که «این تن چه گناه کرد که روان چنان گران پادافراه می‌برد؟» سر و پرهیزگار و ایزد آذر گویند که «این روان آن زن دروند است که از مرد کسان به ناخویشکاری آبستن شد و کودک تباه کرد. از درد پادافراه پندارد که بانگ کودک می‌شنود و می‌دود و دویدن چنان (وی را) گرانبار در نظر آید که کسی بر روی گرم برود، و همی بانگ آن کودک شنود و سر و روی خویش با کارد می‌درد و کودک را می‌خواهد و نبیند و تا فرشکرد این پادافراه باید بردن»^۲.

۱. ژند فرگرد و ندادیداد، ص ۵۹. سطر ۲ به بعد، ← دستنویس ت د ۲ (= TD2)، بخش دوم، یادداشت شماره ۲۳ (امید می‌رود که بزودی ترجمه و آوانویسی این کتاب آماده چاپ شود).

۲. ارداویرافنامه، فصل ۶۴، ← پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۳، «تگرگ سرخ» قرائت نگارنده است. منظور از «ناخویشکاری» وظیفه‌ناشناسی و خطاکاری است. فرشکرد (= gir(a) fras) نوشدگی و کالبدیافتن جهانیان در پایان زمان و پس از رستاخیز است و معنای ابدیت از آن برمی‌آید، «فرشکردی» یعنی جاودانه و ابدی.

نه تنها چنین بدکارانی مکافات دوزخی می‌بینند، بلکه زن نیک باید دوست و یاور مهربان شوهر باشد. دین به‌عنوان خطاب‌کننده به‌وجدان فرد آدمی، زن را چونان گرونده راستین می‌خواهد، و از او می‌خواهد و او را مکلف می‌سازد که قلباً به سرنوشت خود رضا دهد و صمیمانه بکوشد تا درست و نیک و وظیفه‌شناس باشد و در این راه بر تضادهای درونی و هوسهای دردناک دل خود چیره شود. ناپذیرفتن سرنوشت خویش و ناخشنودی در برابر آنچه اجتماع و حوادث آن به‌وی می‌دهد در رفتار و کردار او پدیدار می‌گردد و ناشادمانی از نیروی مقاومت و شیرینی او می‌کاهد. زن که نتواند دلپذیر و آخرین تکیه‌گاه استوار مرد خود باشد، گرایش به آن می‌یابد که همسر فریبنده و دغلباز شود و نیرنگ و نابکاری او به‌مثابه معیار و محکی خواهد بود که جه را از ناریگ و دوزخی را از بهشتی متمایز می‌کند:

آن‌گاه، روان زنی را دیدم که جسد خویش را می‌خورد، پرسیدم که «این زن چه گناه کرد؟» سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که «این روان آن زن دروند است که به‌گیتی، نهان از شوی، گوشت بسیار خورد و به‌دیگر کس داد»^۱.

آن‌گاه روان زنی چند را دیدم که (هر یک) چند زبان (بود). پرسیدم که «این زنان چه گناه کردند؟» سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که «این روان آن زنان دروند است که به‌گیتی زبان‌شان تیز بود و شوی، سالار خویش را بسیار به‌زبان آزدند»^۲.

روان زنی را دیدم که به‌زبان تا به‌ای گرم را می‌لیسید و دست خویش را زیر آن تا به می‌سوزاند. پرسیدم که «این تن چه گناه کرد که روان چنان گران‌پادافراه برد؟» سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که «این روان آن دروند است که به‌گیتی نسبت به‌شوی و سالار خویش داد- پاسخی (= جواب حاضری) کرد و سگ زبان بود و نافرمانی کرد و کام او را در هم‌آغوشی برنیاورد و خواسته را از شوی دزدید و پنهانی

۱. ادادیرافنامه، فصل ۸۳، ← پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۸.

۲. همان کتاب، فصل ۸۲، ص ۲۷۸.

اندوخته خویش کرد»^۱.

این گونه تکلیف، مضاف بر مفهوم «ترس آگاهی» است که درباره آن گفتگو خواهد شد.

پنداشته‌های مشخص و موجود که رفتار آدمی را دقیقاً از پیش تعیین کند و جزئیات آن را در هر مورد معلوم دارد، باز هم به صورت احکامی مقدس و دینی پیرامون زادن و پروردن طفل هست: چون زن آبستن باشد، باید آتش را در خانه خوب پرهیز کرد و آن را روشن داشت^۲. نباید «چوب دندان»، یعنی مسواک و خلال دندان را که پوست دارد و مصرف شده است بر سر راه انداخت. زیرا اگر زن حامله پای بر آن نهد بیم می‌رود که جنین آسیب بیند^۳. مراقبت پزشکی برای دوران آبستنی، مانند مالیدن روغن گوسفند بر شکم زن حامله^۴، توصیه می‌شده است. در اوستای کهن دستورهایی برای یآوری به زائو و نوزاد، «درباره پیش انداختن زایمان زن آبستن، کار کردن بر روی ناف طفل، و خوراک نخستین و دوم او و چه هنگام دادن او را شیر مادر، چه گونه مراقبت (کردن از) طفل به هنگام (قنطاق) بستن و خفتن و پروردن (او، و) احتراز از گناه (رفتار) یقاعده کردن (در این موارد)»^۵ وجود داشته است. در این طب سنتی متبحرانی نیز بوده‌اند، که سزیده‌های زادسپرم نابکاری از آنان را «پزشک‌ترین جادوگر» می‌خواندند. ده زن باید زائورا یاری دهند و پس از تولد باید آتش را بلندتر برافروخت و آن را سه شبانه روز افروخته نگاهداشت. اندکی گوگرد بایدا سبید و در آب نباتی، بر کودک اندود^۶.

۱. ادویرافنامه، فصل ۶۳، ← پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۲ - ۲۷۳.

۲. شایست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۱۱.

۳. همان، فصل ۱۲، بند ۱۳.

۴. گزیده‌های زادسپرم، ص ۵۵، سطر ۶-۹، ←

۵. *Vichitakiha - i Zatsparam with Text and Introduction*, ed. by B. T. Anklesaria, Bombay 1964.

۶. دینکردمدن، ص ۷۴۷، سطر ۱ به بعد (کتاب هشتم).

۷. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۳.

۸. شایست ناشایست، فصل ۱، بند ۱۵ و ۱۶؛ حد در نثر، فصل ۲۴ (ص ۲۱ کتاب)، فصل ۱۶ (ص ۱۵ کتاب). آب نباتی آب میوه یا گیاهان است که گاهی به جای آب از آن استفاده می‌شود.

به هنگام زادن فرزند در خانه میزد و میهمانی برگزار می‌کردند و این میزبانی ثوابی بود که به گنج کرفته‌ها می‌رسیده است. میزد برای زایش دختران و پسران، هر یک آدابی ویژه داشته است. بر نوزاد نامی می‌نهادند که سود و خوبی بیشتر در نهادن نام دینی بر طفل است.^۱

دینکرد نمی‌گوید که چه تفاوتی در میزد زادن پسران و دختران رعایت می‌شده است. اما قرائن روشنی هست که نشان می‌دهد تولد پسر حادثه پراهمیت‌تر و دلپسندتر از زادن دختر بوده است. مثلاً در کتاب هشتم دینکرد به مضمون اوستای کهن و مفقود اشاره می‌شود که بنا بر آن در پنجمین ماه آبستنی فروهراشوان نری و مادگی چنین را تعیین می‌کنند و برای یافتن فرزند نرینه می‌توان از آنان استمداد جست.^۲ این گونه آرزومندی، که امروزه هم هنوز در همه جا هست، در آن جامعه مردسالار و باستانی کاملاً قابل درک است. به‌رغم تأکید گاهانی بر تساوی زن با مرد و به‌رغم نقش فعال و زنده او، به‌گواهی مدارکی چون مادیان هزار دادستان در دوران ساسانی، دلایل کافی برای رجحان جنس مذکر در آن زمان نیز وجود داشته است.

از جمله قرائنی که نشان می‌دهد در آن روزگار نیز جامعه برای هنر دردناک و دشوار زادن و عوارض سخت آن پاداش و مزدی پست به‌زن می‌داده است، تأکید شگفت بر ناپاکی عادت ماهانه زنان یا دشتان است. شاید عزت تولد فرزند چندان بوده است که نمی‌پسندیدند تا زن زاینده جز به آبستنی و شیردادن عمر بگذراند و فراغت وی را از این وظیفه طبیعی دوست‌نمی‌داشتند. به‌ر تقدیر پرهیزهای دشتان، که در فرهنگهای دیگر نیز نادر نیست، در منتهای کهن ایرانی با دقت و نفرت مورد توجه است. دشتان را تحفه و پاداشی خوانده‌اند که اهریمن آن را به مثابه پاداشی، با بوسه‌زدن بر سر جهی، دختر خود، به‌زنان می‌دهد^۳، و یا چونان ابزاری که «زنان را جوانی و پیری پیدا کند» به‌زنی فریبده و همراز خویش می‌بخشد^۴ و با این هدیه زنان چنین نشان اهریمنی را با خود همراه می‌یابند.

۱. دینکردمدن، ص ۷۳۹، سطر ۱۹ (کتاب هشتم).

۲. همان، ص ۷۴۶، سطر ۲۰.

۳. پژوهشی دداساطیر ایران، ص ۵۳.

۴. دستنویس پهلوی MU29، چاپ عکسی، شیراز، ۱۳۵۵، ص ۳۶، س ۶ و ص ۳۷، س ۱۵ و ۱۴.

خلاصه‌ای از احکام و پرهیزهای سختی که در این باب دروندیداد و زند آن و نیز زند فرگرد و ندیداد می‌آید، در فصل سوم از کتاب شایست ناشایست وجود دارد: تعویض جامه و دورنشستن از دیگران، دست‌کشیدن از کارهای روزمره در نه شبانه روز. هرگونه تخطی از این اعمال و جزئیات مشروح آن، گناهی با پادافراه دوزخی است. این میزان تکیه و تأکید شگفت است. هماهنگی آن را با شیوه آیینی ستایش و نیایش در آن روزگار و نفرت از ناپاکی و آلودگی تن و هرگونه پلیدی و بوی ناخوش، و نیز کوشایی برای رعایت روشهای بهداشتی شناخته‌زمانه، و اموری نظیر اینها را می‌توان درک کرد. نیز می‌دانیم که پیوسته اصحاب‌آداب و تشریفات دینی ابرام داشته‌اند تا بخشی از واقعیت را باری از ارزش مثبت یا منفی بخشند و آن را به‌صورت مرکز و محوری برای رعایت پرهیز و تابوهای آیینی درآورند، و بخوبی شوهران ناخشنود می‌توانند پدیده ناخوشایند و غریب دشتان را بیابند و در چنین جایگاهی قرار دهند. اینها همه قابل فهم و درک است. اما باز این گمان باقی می‌ماند که آیا هدفی اجتماعی و سیاسی نیز در افزودن بر این میزان تأکید و شکل‌دادن به آن در کار بوده است؟

با توجه به احکامی که درباره دشتان هست، هرگاه زنی فرزند نزاید، قریب به یک‌سوم از زندگانی دوران جوانی را باید از حیات اجتماعی دور باشد. این میزان با زایمان و تابوهای مربوط به آن — که خود نظیر دشتان است — بیشتر می‌شود و در نتیجه نقش زن در جامعه، خود به‌خود، سبکتر و کوچکتر می‌گردد. بعید نیست که در اینجا تعمدی با هدفی آگاهانه یا ناآگاهانه در میان باشد و این اصرار در پیوند دادن دشتان با بوسه اهریمن و تحفه وی، و جه‌شردن زنی که قواعد دشتان را رعایت نکند، روشی معین برای تحدید اقتدار زنانی امیر و صاحب‌جاه است که در جامعه مقهور بومی در سرزمین ایران دارای سمتهای اجتماعی عالی و مراتب بلند بوده‌اند. این اقتدار و بلندپایگی — که زنانی چون شهرو در دس و دامین و سیندخت و سودابه در شاهنامه، نماد داستانی آن به‌شمار می‌آیند — در این خطه وجود داشته است و شواهدی گوناگون بر آن گواهی می‌دهد. با تکیه بر پلیدی دشتان و رسوخ-

۱. «نشانه‌های زن‌سروری در چند ازدواج داستانی در شاهنامه»، از نگارنده، فرهنگ زندگی، شماره ۱۹-۲۰ (پاییز و زمستان ۱۳۵۴)، ص ۹۴-۱۲۱.

دادن این پنداشته در سراسر امپراتوری نه تنها زن از سریر فرماندهی و ریاست گروه‌های اجتماعی فرو می‌افتد و از مقام پرستاری در معابد دین عتیق بیرون رانده می‌شود بلکه از دادوستد فعال اجتماعی و نیز امکان تعلیم و تعلم مستمر و رسمی جدا می‌ماند. پس، فرهنگ اقوام زن- سرور مغلوب به شکل نمادین مقهور می‌گردد و زن نیز رعایت یک رشته پرهیز و تابوی سخت را تعهد می‌کند.

رعایت نکردن قواعد دشتان و پرهیز آن موجب پیدایش یک رشته گناه طبیعی است^۱. مثلاً نگرستن در خورشید و آب و آتش برای زن دشتان گناه است، و البته هم‌آغوشی با زن دشتان، که گناهی است با پانزده تنافور پادافراه. این رقم در فهرست گناهان و کیف‌های آنها درشت و قابل توجه است. برای جبران گناهان، برگزاری نیایشهایی ویژه ضرور دانسته شده است و در فصل یا در شصت و ششم از صد دثر تفصیل این نیایشها به نقل از زند جد دیوداد ذکر گشته است. این قواعد که در اصل و بن خود بسیار کهن و کهنه است، بتدریج به تعدیل گراییده است. مثلاً در روزگار امیداشاو هیشتان (در حدود قرن سوم هجری)، این مورد بزرگ فتوی می‌دهد که شرط بیماری را در دشتان باید ملحوظ داشت و اگر خونریزی زنانه از بیماری باشد، باید آن را پاک شمرد^۲. این گونه اصلاحات به دلیل دشواریهای زمانه، که همه نیرو و توان جامعه را صرف خود می‌کرد، ناتمام ماند و در نتیجه، رشد تفکر آیینی و اجتماعی را متوقف ساخت و آن را از هماهنگی و همپایی با دانش و دانسته‌های تازه بازداشت.

*

در متون غیردینی نکته‌ها و گفته‌های بسیاری هست که به زنان باز می‌گردد و برخی دارای ایستاری پرشوق و تحسین و برخی نیز تحقیرآمیز و ناخوشایند است. اینها که گاهی به متنهاي مقدس هم ریشه می‌برند، ارتباطی با وحی زرتشتی در گاهان ندارند و تنها دیگرگونی و تنوع عقاید نویسندگان مختلف را نمایش می‌دهد. پندار مردانه در باره زنان است که نه ذات زن و چگونگی واقعیات و خصائص

۱. natural sin، گناهی است که فاقد بعد اخلاقی باشد و صرفاً به آداب و رسوم آیینی بازگردد.

2. Rivayat - I Hêmit - i Asavahistan, ed. B. T. Anklesaria, Bombay, 1962, P. 123, L. 4 (35/3).

سرشتی وی را، بلکه خشنودی یا اندوه و دشواری صاحب یا صاحبان این بیانات را دریافتن پیوند محبت‌آمیز و سالم با جنس مؤنث، و به تعبیر دقیق‌تر، با نفس و روح خود آشکار می‌کند.

از این قبیل است چنین گفته‌هایی با بار منفی: «زنان را خرد نیست»^۱. «بر زنان اعتماد مکنید که بر شما شرم و پشیمانی نرسد، به زنان راز مبرید که شما را رنج بی‌بر نبود»^۲. حتی در مجموعه دانشهای باستانی نیز نظراتی در این زمینه وجود داشته است: «در باره افزون نیرو شدن ماده از هم‌آغوشی با نر، و کاسته زوری نراز هم‌آغوشی با ماده»^۳. پاسخ نیز در همین آثار هست: «و نیز آن زن بتر است که با او به شادی نتوان زیست»^۴. باز می‌آید: «کدام رامشیار بهتر است؟ ... و رامشیار، زن نیکخوی خوشخوی بهتر!»^۵. یا: «رامش بهتر (است) و در رامش، زن ترس آگاه، کدبانو و شوی دوست بهتر»^۶. «در باره چهار چیز که مرد اگر در جوانی اندوخته باشد، (در روزگار) پیری با آن پر رامش تر شود: «نخست فرهنگ نیکو و دیگر خواسته بار آور، سدیگر زن نیک، چهارم خانه آبادان»^۷. هم مردان پرهوس و هم پندهای هوسناک با میوه‌های تلخ و شیرین، از دیرباز بوده‌اند: «زن جوان به زنی کن!»^۸. «این کدام چهار چیز به تن مردمان بتر (است که) دژ آگاه (مردم) با خویشان کنند؟ یکی نشان دادن زورمندی، یکی درویش پرغرور که با مرد توانگر نبرد کند، یکی سالمند کودک‌خوی که زن خردسال به زنی کند، یکی مرد جوان که زن پیر به زنی کند»^۹. و نیز اندرزی دیگر: خود برای خویشان زن خواه!»^{۱۰}. «زن فرزانه و شرمگین

۱. چند متن کوچک پهلوی، در کتاب *متنهای پهلوی*، گردآورده دستور جاماسب‌جی منوچهرجی جاماسب اسانا، بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۱۲، ص ۴۰، سطر ۱۶. (از ترجمه چاپ‌نشده خانم دکتر منیژه احدزادگان آهنی هم استفاده شده است.)
۲. واژه‌ای چند از آذرباد مهراسپندان، بندهای ۴۸ و ۴۹، در کتاب *متنهای پهلوی*، ص ۱۴۴-۱۵۲.
۳. دینکردمدن، ص ۷۴۸، سطر ۱.
۴. مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران، ۱۳۵۴، پرسش ۳۲، بند ۱۴.
۵. همان، پرسش ۱۳، بند ۵ و ۱۲.
۶. دینکردمدن، ص ۵۰۰، سطر ۱۳ (کتاب ششم)، ترجمه شاکت ۱۲/۵۰.
۷. همان، ص ۷۹۱، سطر ۱۱ (کتاب نهم).
۸. اندرز آذرباد مهراسپندان، بند ۱۱۱، در کتاب *متنهای پهلوی*، ص ۵۸-۷۱.
۹. اندرز آذرباد، بند ۱۵۲.
۱۰. همان، بند ۴۲.

را دوست بدار و او را به زنی بخواه»^۱.
گفته‌هایی از این دست، که نظری فردی را در برابر زن بیان می‌کند، بسیار
است. مثلاً دربارهٔ زیبایی زن، در گفتگوی خسرو قبادان ورهی می‌آید:

دوازدهم فرماید و پرسد که کدام زن بهتر (است)؟ رهی گوید که
انوشه باشید! آن زنی بهتر (است) که از حیث اندیشه، سر ددوست
(باشد). افزون بر این، او را قامت میانه، سینه پهن، سر (و) سرین
(و) گردن موزون، و پایش کوتاه، و میان باریک، و زیر پای گودی-
دار، انگشتان بلند، و اندامش نرم و گوشتالو، و به پستان (-) دارای
پستان مانند به)، ناخنش برفین، و گونه‌اش انارگون، و چشمش بادام-
گونه و لب مرجانی، و ابرو طاق‌دیس (-) گرد، کمانی، دندان سفید
لطیف و خوشاب، و گیسو سیاه و براق (و) دراز (باشد)، و در بستر
مردان سخن بی‌شرمانه نگوید^۲.

طرحی از این زیبایی هم در توصیف «کنیز- پیکر نیکو دیداری، با انگشتان
دراز» هست که تجسم کردار نیک شخص متوفی است و در بامداد روز چهارم
درگذشت بر او ظاهر می‌شود تا روان را به بهشت برد. این تجلی و اوصاف آن مأخوذ
از اوستاست و در برابر آن صورت دیگری قرار می‌گیرد که باز ریشه در اوستا دارد و
صفت‌های پیکر مگس‌گون دیو‌پلیدی و آشوبنده کالبد مردگان است: عجزه زشتی که
کردار بد گناهکاران است و چونان زن کریهی پدیدار می‌گردد^۳، و امید می‌رود
که چه به آن شکل و شمایل باشد.

۱. همان، بند ۵۴.

۲. خسرو قبادان ورهی، در کتاب متنهای پهلوی، ص ۲۷ - ۳۸، بند ۹۵ و ۹۶.

۳. این توصیف از دختر زیبا یا دین نیکوکاران در ادا ویرافنامه می‌آید (فصل ۴، بند ۱۸ تا
۲۰، چاپ هوگ، ص ۱۸). جزئیات آن با هادخت نسک تفاوت دارد (همان، فصل ۲،
بند ۲۳، ص ۲۸۴). صفات زن نازیبا یا دین بد کرداران، ترجمه تحت‌اللفظی وصف دیونسوش
یا آلودگی و پلیدی است که کالبد مگس شکل دارد (وندیداد ۷، بند ۲، و زند آن).

ساخت خانواده و پایگاه زن

در خانواده امروزی زرتشتی آثار اندکی از خانواده گسترده و پدرسالار هند و اروپائی برجاست و خانواده اصالتاً هسته‌ای و تک همسروین، که نام از پدر می‌برد و نومکانی است، بازمانده منطقی همان شکل خانواده است. مع‌هذا، نوشته‌های پهلوی دورانی را نشان می‌دهد که مراحل عبور از خانواده باستانی را دربر دارد و بر اثر آمیختن با عناصر بیگانه و ساختهای متفاوت خانواده در نزد اقوام بومی این سرزمین، رشته‌های سردرگم و گاه نامفهومی پدید می‌آورد. به این دلیل، با توجه به اندک بودن مدارک، نکات بسیاری درباره خانواده در امپراتوری ساسانیان مبهم باقی می‌ماند. به نظر می‌رسد که بسیاری از اصطلاحات قدیمی، بی‌آنکه دقیقاً واجد معنای امروزی باشد، در متون بکار رفته است. مطالبی غریب و غیرعادی در آنها به چشم می‌خورد که شاید انعکاس دادوستد اجتماعی سنگینی در این نوشته‌ها باشد. هرگاه تأثیر قوانین مدون بین‌النهرین را در مدارک موجود چندان مهم نینگاریم و الفاظ را بازتاب مفاهیم اجتماعی زنده و حقیقی همان زمان بشماریم، باید مرحله گذرانی از تحول خانواده را در آن دوران بازشناسیم. نکته روشن آن است که یکی از دلایل غرابت مفاهیم و مطالب این متون، تغییر معانی واژه‌های آشناست که در نتیجه آن، کلماتی شناخته و مأنوس، در بافتی متفاوت و برای القای مفاهیمی بکار رفته است که با آنچه ما می‌شناسیم، بسیار اختلاف دارد.

آنچه در نوشته‌های باستانی، اوستا و کتیبه‌های هخامنشی، می‌بینیم، آثار خانواده گسترده و پدرسالار است. جامعه دارای چهار واحد مان و ویس و زند و ده است و رؤسای آنها با زرتشتروتم—یعنی ریاست روحانی—پنج مقام اجتماعی یا «پنج ردی» را پدید می‌آورند. در فصل سیزدهم کتاب پهلوی شایست ناشایست می‌آید: «پنج ردی و چهار پیشه»^۱ و چهار پیشه طبقات چهارگانه اجتماعی است. این نوشته به اوستا اشاره دارد. به نظر می‌رسد که در آثاری که به دوران ساسانی بازمی‌گردد، واحد سازنده جامعه دودمان یا دوده^۲ است. ریاست دودمان، یا دوده سالاری، مقام مشخص و متمایزی است که یک رشته حقوق و وظایف به آن اختصاص دارد و فصلی از

۱. مثلاً بندهای ۹ و ۱۱ از فصل ۱۳ شایست ناشایست؛ نیز— ص ۹۴-۹۵.

2. dudag

مادیان هژادادامتان به آن می‌پردازد^۱. این سمت چنانکه انتظار می‌رود، همیشه از آن مردان است. ظاهراً هر کدخدای که همسر کدبانوست، شاید دوده سالار نباشد. اما، هر مرد پانزده ساله هشیاری می‌تواند این مقام را احراز کند: آن را از پدر و برادر یا یکی از خویشان پدری، مانند پدر بزرگ یا عموی خود، به ارث برد یا دوده سالاری را به چنین مقامی بگمارد. زن امکان داشت در سالاری مرد خود باشد، یا بی‌سالار بسر برد.

اقتداری که به دوده سالار تعلق می‌گیرد، بازمانده قدرت و حرمت پیشین پدر در خاندان گسترده هندواروپائی است. اختیارات و حقوق و وظایف وی در هند و نیز یونان و رم باستانی بسیار متنوع و فراوان بوده است^۲. این اقتدار از مذهب ریشه می‌گرفت و بر قانون جامعه تکیه داشت که خود نیز از مذهب برمی‌خاست. پدر نماینده اجداد خانواده و دین خانوادگی بود و حقوق خانواده تماماً به وی بازمی‌گشت و در واقع، او در جامعه نماینده خانواده خود، و در درون خانواده، صاحب اختیارات و اقتدارات اجتماع بشمار می‌رفت. حق مالکیت و حق قضاوت و اجرای عدالت درباره افراد خانواده از آن وی بود و همه حقوق او از آن ناشی می‌شد که پدر را پیشوای دین خانوادگی می‌دانستند^۳. در آن دین باستانی آتشگاه مقدس خانگی هندواروپائی مرکز نیایش و پرستش بود و قربانی و ستایش پیرامون آن انجام می‌گرفت و پدر، واسطه پیوند اعضای خاندان با دین خانوادگی و اجداد آن شمرده می‌شد که همه مقدس و یاوران فرزندان خویش محسوب می‌گشتند و نیز نیازمند قربانی و ستایش آنان بودند تا بتوانند پس از سرگ به زندگانی اخروی خویش ادامه دهند. این پنداشته‌های عتیق، به تأثیر آموزشهای گاهانی دیگرگون شده بود و نیز بخش مهمی از اختیارات و وظایف دینی و قضایی پدر را نهادهای دولتی و کشوری دوران ساسانی برعهده داشت.

هر چند در روزگار ساسانیان دین از شکل خانوادگی خود درآمده بود، هنوز

۱. مادیان هژادادامتان، ص ۲۴، سطر ۱۱ به بعد، و ←

Sasanijskij Sudebnik, Anahit Perikhanian, Erevan 1973.

۲. تمدن قدیم، ص ۷۷ به بعد.

۳. همان، ص ۸۲ به بعد.

هم آتش در خانواده نقشی ایفا می کرد: اگر در دودمان، زن و فرزند نابریا و آتش بهرام، هر یک از این سه وجود می داشت و دوده سالار در می گذشت، می بایست شخص دیگری را به دوده سالاری بگمارند^۱. این آتش بهرام چیست؟ آیا یادبودی از آتشگاه باستانی است که بقای آن رمزی از دوام خاندان و دین آن است؟ چه پیوندی میان آن و آتشکده شهر و ده وجود دارد؟ احتمال آن هست که آتش بهرام در خانواده نباشد. بنابراین، اصل خانوادگی بودن دین دیگرگونی تمام یافته بوده است. اما آثار آن به هر حال دوام داشت. زنان برخلاف جامعه باستانی یونان و رم، از حق مالکیت برخوردار بودند و نیز بسیاری از زنان جامعه ایران ساسانی، در خانواده هایی می زیستند که اساساً ساخت هندواروپائی نداشته است. طبعاً اختلاط و دادوستدی میان این اشکال خانواده پدید آمده است. مع هذا، بسیاری از مفاهیم و مسائل حقوق خانواده دوران ساسانیان را جز در پرتو آن پنداشته های عتیق نمی توان درک کرد. مثلاً، حقوق اجتماعی از آن واحد اجتماعی خانواده بود و هر خانواده، از طریق دوده سالار، از آن حقوق برخوردار می شد. بنابراین، زنانی که در دودمان بودند، با واسطه دوده سالار، از حقوق اجتماعی بهره می یافتند، اما، دوده سالار می توانست آنان را بر خود سالار و صاحب اختیار، یا به اصطلاح پادشاه^۲، کند. در آن صورت می توانست شخصاً همسر اختیار کند، و نیز برخلاف زنان گروه اول، در دادگاه گواه یا داور باشد^۳.

دوده سالار در جامعه ساسانی، همانند پدر در یونان و رم باستان، زنان و پندگان را «در دید و بینش»، یعنی در نظارت و مسئولیت خود داشت. دایره اختیارات پدر چندان بود که حق فروش فرزندان خود و نپذیرفتن آنان را به فرزندی داشت و نیز می توانست زن و فرزند خود را از دارایی خانواده محروم گرداند و کسی دیگر را به سالاری دودمان بگمارد. اما، هم اختیارات وی محدود به عقاید دینی و عرفی می شد و هم آنکه در درون خانواده، زن از ارجمندی و قدرتی برخوردار بود که به مادر خانواده و کدبانو بازمی گشت. اعتقاد داشتند که فره خانه با کدبانو و کدخدا،

۱. ← ص ۷۰.

2. Padixsa

۳. ← ص ۸۰.

هر دو پیوند دارد و هرگاه جسد آن دورا از در خانه بیرون برند، فره خانه با وی به درخواهد رفت^۱. بنابراین، در زمان حیات نیز کدبانو در فره خانه با شوهر خود سهم بود. فرزندان ملزم بودند که هم از پدر فرمانبرداری کنند هم از مادر^۲. همسر کدخدا که کدبانو و پادشاه بود، در اموال شوهر می توانست شریک باشد و به اصطلاح انبازوی گردد. زن حق مالکیت داشت و درآمدی ویژه می توانست به دست آورد. نیز دستمزد خود را می توانست برای خود نگاه دارد یا به شوهر دهد. در اموال شوهر حق تصرف مالکانه داشت و هرگاه زن و شوهر با هم وام می گرفتند به صورت شریک متضامن با آنها رفتار می شد و از زن، بی اجازه شوهر، قانوناً می توانستند وام را بازستانند. چکرزن، بنا بر قرارداد و پیمان، حقی در اموال شوهر می یافت که به وی تعلق می گرفت. رابطه زن با دوده سالار، به واسطه نوع ازدواج و نسبتی که میان آن دو بود، تعیین می گشت.

دوده سالاری به طور طبیعی از آن پدر خانواده بود و پس از وی به پسرش می رسید. ظاهراً ابعاد خانواده و گستردگی آن در روزگار ساسانیان، در ایران به مراتب از آنچه در یونان و روم باستان دیده می شود کوچکتر است و ترکیب اوستایی مان و ویس و زند دیگرگون شده است و جای «ده»^۳ کشور قرار دارد و پیوند خویشاوندی دورتر، دیگر اعتباری قانونی ندارد. پس از درگذشت پدر، دوده سالار طبیعی، یا به اصطلاح پهلوی «بوده»^۴ یکی از این چهار نفرند:

«آموخته شده است که دوده سالار «بوده»، این چهار (اند): پسر پادشایی و (پسر) پذیرفته و ستر منصوب^۵ و برادر انباز»^۶.

این موارد در روایت امیداشاوهیشتان چنین تعریف شده است:

«(۲)... دوده سالاری سه گونه باشد: منصوب، بوده (= قانونی و طبیعی)، گمارده؛ (۳) آن که منصوب (است) آن باشد (که) کدخدا در زندگانی خویش سالاری

۱. زندفرگرد و ندداده، ص ۵۲۹، سطر ۱-۱۳، (وایت پهلوی، ص ۷۶، سطر ۴-۶.

۲. مثلاً «اندرز کودکان» ترجمه و آوانویسی نگارنده، مجله چیستا، سال ششم، شماره ۷ و ۸

(۱۳۶۸)، ص ۴۹۰؛ اندرز بی نام در کتاب متنهای پهلوی، ص ۷۹، بند ۱.

مینوی خود، پرسش ۳۸، بند ۴.

3. Dahyu 4. Bûdag 5. kardag

۶. مادیان هزار دادستان، ص ۲۶، سطر ۱-۱۲. در باره ستر stûr ← ص ۷۶-۷۷.

دوده را بنا بر قانون، به او دهد، و او را دوده سالاری انتصابی (سپارد)؛ (۴) و یا مردی هوشیار و پانزده ساله را (که) برای سالاری شایسته باشد به پسری پذیرد یا او را نسبت به خود متعهد کند، (۵) و آن (۶) دوده سالار طبیعی) آن (است) که چون کدخدا از جهان برود، پس او را پسری تنی زاده و هوشیار و پانزده ساله باشد. همان پسر را دوده سالاری به صورت طبیعی (است) (۶). آن که گمارده (است) آن (است) که پس از درگذشت کدخدای (کسی را که) به دوده سالاری سزاوارتر (است) و او را سالاران زمانه (به دوده سالاری) گمارند و دادستان (۷) حکم) او از طریق گمارده شدن (است)؛ (۷) (گماردن کس به) دوده سالاری در آن زمان (ضرور) باشد که مردی بهدین از گیتی برود و زن و فرزند نابریا و آتش بهرام در دوده (وی باشد). اگر نیز یکی از این سه هست، پس نیز (وجود دوده سالار) همانا ضرورت دارد، و او را (اگر) برادر انباز و پسر برنا و دوده سالار و ستر منصوب و پسر پذیرفته نیست، پس او را کسی که سزاوارتر (است)، به دوده سالاری باید بگمارند، (۸) آن (کس) به دوده سالاری سزاوارتر (است) که به آن (شخص) در گذشته نزدیک پیوندتر (باشد)، (۹) همی آن را که خویشاوندتر (است)، برای دوده سالاری آن که در گذشته (است)، پیکار (۱۰) (مجادله و دعوا) کردن و خواستن (آن) واجب (است)»^۱.

اگر شخصی سزاوار دوده سالاری باشد و آن را ادعا نکند و به دست نگیرد در آن مورد گناهکار و مسئول خواهد بود و اگر دلیل قانع کننده‌ای نداشته باشد، با گناهکاری معزول خواهد شد و کسی که پس از وی بیشتر سزاوار است، آن را به عهده خواهد گرفت.^۲ کسی که باید دوده سالاری را عهده دار شود، با بهانه‌هایی چون دوری از وطن نمی‌تواند از انجام دادن آن شانه خالی کند و باید به وطن بازگردد و یا کسی دیگر را به جای خود بگمارد.^۳ از جمله کسانی که می‌توانند به دوده سالاری برسند، همسری است که کدبانو پس از مرگ شوهر خود اختیار کند:

«(۲۴) اگر پس از درگذشت کدخدا، پیش از آن که کسی سزاوار به دودم سالاری گمارده شود و (سمت) گماردگی را ستاند، کدبانوی دوده همسر^۴ همی فراز

۱. روایت امیداشاد هیشتان، ص ۱۳ و ۱۴.

۲. همان، ص ۱۹.

۳. همان، ص ۲۱ - ۲۲، بند ۳.

گیرد جایز (است) (۲۵) که دوده سالارگمارده نشود، کدبانوی دوده همسر فرازگیرد و دوده سالاری به همسر واگذار شود. (۲۶) کدبانوی دوده نیز (که) همسر گیرد، با آگاهی و دانستن سالاران زمانه است، هنگامی که همانا (همسر) گیرد^۱. این مرد را شوهر نمی خوانند و چون پسر کدبانو به پانزده سالگی رسد باید رضای خود را در برابر این ازدواج ابراز دارد^۲.

وظیفه ای که بدین ترتیب برعهده دوده سالارگمارده قرار می گیرد، امری است که آن را با حقوق امروزی افراد نمی توان انطباق داد، زیرا ضرورت اداره شدن اسوال خویشاوندان در روزگار ما ایجاد حقی قانونی برای افراد نیازمند نمی کند. دوده سالاری که این سمت را به او واگذار کنند، دارای حقوق و وظایفی است و در برابر آسیب و زبانی که از سوی وی به اسوال برسد، پاسخگو و مسئول خواهد بود^۳. این نوع وظایف و اختیارات و نیز گماردن دوده سالار برای آتش، همه یادگار رسوم و آداب باستانی آریایی است که به رغم پیدایش دین غیر خانوادگی و نیز وجود پرستشگاههای عمومی دوره و شهر هنوز برجای مانده بوده، اما نقش و کارکرد خود را بتدریج از دست داده و معنای وجودی آنها به ابهام گراییده است. گاهی هم مراحل این تحول تدریجی در متون موجود انعکاس دارد.

یکی از مواردی که مراحل تحول نهادهای دینی و اجتماعی را در آن می توان دید، مفهوم مبهم و دشوار «ستر» است. ستر به معنای متولی و موتمن و وارث است و به کسی اطلاق می گردد که بازمانده و یادگار شخص متوفی باشد. آن اعتقاد مقدس عتیق که حیات اخروی نیاکان خاندان را وابسته به وجود فرزندان ذکور در خاندان می شمرد^۴، ظاهراً با دیگرگونی چندی در ایران بازمانده است:

داشتن فرزندان را از شرایط گذر روان از چینود پل و رسیدن او به بهشت می خواندند هرگاه مردی پانزده ساله بی پسر از دنیا می رفت، راهی برای باقی ماندن نام و نشان و «پیوند تن پسین» برای او وجود داشت و آن گماردن ستر یا فرزندخوانده

۱. همان، ص ۲۰، پرسش ۵، بند ۲۴ - ۲۶.

۲. مادیان هزار دادستان، ص ۲۶، سطر ۱ - ۵.

۳. همان، ص ۲۸، سطر ۱۵ تا ص ۲۹، سطر ۳.

۴. تمدن قدیم، ص ۳۷ به بعد.

۵. روایات آداب هرمزیداد، ج ۱ ص ۱۸۲.

برای او در بامداد روز چهارم درگذشت بود. ستر «پل گذار» مردم است و «اگر فرزند نرینه بود بهتر، وگرنه فرزند نباشد و دختر باشد و یا پادشاه زن باشد پل گذار شود. پس آن زن را باید که شوی کند. اگر پسر زاید به شوی اول باید داد. وگر آن زن بمیرد یک ستر کردن آواید. وگر آن زن زنده باشد و شوهر نکند گناه کار باشد و به خویشان او واجب است که ستر با وی دادن»^۱ در مادیان هزارادستان در فصل ستری، زن چکر نیز می‌تواند این سمت را بیابد^۲ و نیز این کتاب گماردن ستر را از ویژگی‌هایی می‌داند که بهدینان را از دیگران متمایز می‌گرداند^۳. حال آنکه در روایت امید-اشاو هیشتان این ضرورت فراموش شده است^۴. با توجه به ضروری بودن پل گذار تا کنون و تاکید می‌کنند که بر حقوق و وظایف «زن ستر» در مادیان هزارادستان می‌شود، چنین پیدا است که ستر در عهد ساسانیان با پل گذار در متون بعدی و نیز سنت زنده، تفاوت چندی دارد. آنچه در اینجا باید یاد شود، نقش و ارزش جنسیت در نهاد «ستری» است: هر زنی تنها یک بار می‌توانست ستر باشد، اما مردان بارها می‌توانستند به عنوان ستر برگزیده شوند. ظاهراً هرگاه مرد بالغی ستر بود، همو دوده سالار نیز بشمار می‌آمد، اما هرگاه زن به صورت طبیعی این سمت را می‌یافت، می‌بایست برای دودمان سالاری نیز بگمارند. مع هذا زن ستر دارای حقوق و اختیاراتی متمایز در مادیان هزارادستان است^۵.

اگر پسری خردسال در خانواده بود و سالار دودمان در می‌گذشت، برای دودم سالاری مردی معین می‌شد و طفل که ستر بود، در پانزده سالگی به سالاری دودمان می‌رسید. اما دختر یا زن تنها می‌توانستند پسری به دنیا آورند که ستر باشد و در پانزده سالگی دوده سالار شود.

برخی از وظایف و حقوق سالار دودمان، در مادیان هزارادستان چنین است: می‌تواند سالاری دوده را به شخص مورد نظر خود دهد، که پسر پذیرفته و ستر

۱. همان، ج ۲، ص ۴۶۶.

۲. مادیان هزارادستان، ص ۴۹، سطر ۲ و ۳.

۳. همان، ص ۶۰، سطر ۱۶ تا ص ۶۱، سطر ۱.

۴. روایت امیداشاو هیشتان، ص ۱-۳۰، پرسش ۸.

۵. مثلاً: مادیان هزارادستان، ص ۵۰، سطر ۷-۱۲.

۶. مادیان هزارادستان، ص ۲۶، سطر ۱-۱۲، ص ۲۶، سطر ۵-۷.

منصوب نام می‌گیرد، و خواسته و ثروت خود را، چنان که بخواهد تقسیم کند^۱، یا آن را برای روان خود وقف نماید^۲. زن در دودمان در سرپرستی او بود: «پدر، سالاری دختر را جاودانه، و برادر، آن (– سالاری) خواهر را تا زنده (است) دارا (است و) بیگمان جایز (است که آن را به دیگری) دهد»^۳. «دادن سالاری به دیگری» در شرایط مساعد به معنای شوهردادن دختر است. بی‌رضای دختر ازدواج اوقانونی نبود، اما پس از ازدواج زن ملزم به اطاعت از شوهر است:

و آن زن را نه زن باید شمرد که فرمانبردار شوی نباشد، و سود و زیان و اندوه و رامش شوی را همچون آن (– سود و زیان و...) خویشتن نشمارد (و) با شوی هم‌سود و هم‌زیان نباشد، چه، او از هر دشمن بتر (است)^۴.

زن و فرزند موظف به رعایت حرمت و فرمان اویند و این تکلیف در فصلی از مادیان هزارادستان، به نام «در ناترس و آگاهی» مورد بحث قرار می‌گیرد^۵، و درباره «ترس آگاهی» زن پادشایی و زن چکر و دختر و پسر و بنده نسبت به پدرسالار و دودمان سخن می‌رود:

ناترس آگاهی این باشد (که) کار درستی که شوی او را فرماید، نکند و آن (– کار) بد را که نکردن گوید (– دستور دهد)، (انجام دهد) و (چون) هر (یک از آن) دورا به سه بار (تکرار کند، ناترس آگاهی) باشد^۶.

۱. مثلاً: همان، ص ۲۰، سطر ۱۵ تا ص ۲۲، سطر ۱، بخش الف، ص ۲۴.

۲. همان، ص ۳۱، سطر ۸-۱۵، ص ۲۹، سطر ۳-۱۱، ص ۲۴.

۳. همان، ص ۲۸، سطر ۱۱ و ۱۲.

۴. اندرزی بی‌نام در کتاب منتهای پهلوی، ص ۷۹، بند ۱۱.

۵. مادیان هزارادستان، ص ۴، سطر ۱۲ به بعد، بخش الف.

۶. همان، ص ۵، سطر ۶-۸، بخش الف.

ناترس آگاهی چون مورد اعتراف قرارگیرد و به صورت نوشته و مکتوب و «سخن نامه» درآید زن و نیز فرزندان که پس از آن از وی زاده شوند، از خواسته شوی بی بهره خواهند ماند^۱، و زن چکر نیز از خواسته معهود محروم خواهد شد^۲. در دینکرد نیز می آید که امر «ناترس آگاهی» در بخشی مفقود از اوستا مورد گفتگو بوده است^۳.

سالار دودمان مسئول اعمال و کردار زن و بنده خویش است:

زن و بنده همی در دید و بینش (= در مسئولیت) خدایگان و سالار (خویش است و چون) زخم یا ستمی کند، تاوان (آن) یک دوم (برعهده) خدایگان یا سالار (و) یک (سهم برعهده) آن کس (است) که گناه کرد^۴.

دوده سالار مسئولیت تأمین معاش خانواده را نیز برعهده دارد و در فصل دیگری از مادیان هزادادستان، درباره پرداخت هزینه زندگانی، یا «خورش و دارش» سخن می رود:

پسر تا برنا (= بالغ) شود (و) دختر تا شوی کند (و) زن تا زنده (باشد)، آن که پادشایی (است، هزینه) خورش و دارش (= خوراک و معاش) (آنان)، اگر از دارایی پدر فراهم کردن میسر باشد، از آن (= دارایی) پدر (باید تأمین شود)^۵.

هرگاه پدر این هزینه را از دارایی پسر یا دختر یا زن خویش بردارد و خرج کند باید آن را باز پس دهد^۶. این هزینه باید از راه حلال تأمین شود و اگر جز

۱. همان، ص ۶، سطر ۱۴ تا ص ۷، سطر ۲ و ۷، بخش الف.

۲. همان، ص ۷، سطر ۱۷ تا ص ۸، سطر ۲، بخش الف.

۳. دینکردمدن، ص ۷۷۳، سطر ۲۰.

۴. مادیان هزادادستان، ص ۱، سطر ۴-۶.

۵. همان، ص ۳۲، سطر ۱۲ و ۱۳.

۶. همان، سطر ۱۴، ص ۳۳، سطر ۱۶ تا ص ۳۳، سطر ۱.

این باشد موجب تباهی خاندان است^۱. پرداخت هزینه حلال برای زندگانی زن و فرزند «اشوداد» یا خیرات و نیکوکاری است^۲.

وی حق فروش آنان را نیز دارد، اما در صورتی که نتواند معاش ایشان را تأمین کند و با فروش یکی، هزینه زندگانی دیگران فراهم شود^۳. اگر کسی به آنان تجاوز کند، تاوان این جرم به وی تعلق می‌گیرد^۴. پدر شخصاً به هر یک از اعضای خانواده به‌عنوان ارث، هر چه را بخواهد می‌تواند به‌بخشد. اما اگر وصیت نکند، «حصه فرزندان شاه زن، پسر را دو حصه و دختر را یک حصه، و اگر فرزند چکرزن باشد، او را یک حصه و فرزند شاه زن را دو حصه»^۵ از اموال پدر ارث می‌رسید. سهم زن پادشاهی در ارث همانند پسر پادشاهی بود و زن چکر، ارتباط مالی با خاندان شوی چکر نداشت مگر بنا بر پیمان و قراردادی معین و موعود.

در رم و یونان باستان، زنان حق حضور در دادگاه، حتی برای ادای شهادت هم نداشتند^۶. ظاهراً در ایران نیز چنین بوده است: «و این سه را به‌عنوان گواه نباید پذیرفت. زن و کودک نابالغ و مرد بنده را»^۷. اما از دینکرد هشتم برمی‌آید که در اوستای گمشده، مباحثی در بارهٔ زنانی که از «سالاری» مرد خارج بودند وجود داشته است:

در بارهٔ شایسته بودن زن به‌گواهی و داوری چون برتن خویش سالار
(و) پادشاه (باشد و چون) نیز به دستوری شوی (باشد) شایسته نبودن
(وی)^۸.

برای زنی که در سالاری مرد باشد، در اوستا اصطلاح -stato. ratu، و در

۱. دینکردمدن، ص ۵۵۵، سطر ۵-۷ (کتاب ششم، شاکت، ص ۱۴۸).
۲. دایته پهلوی، ص ۱۲۶، سطر ۶-۸.
۳. مادیان هزارادامستان، ص ۳۳، سطر ۶-۹، و سطر ۱۳-۱۷.
۴. زندگرد و ندیداد، ص ۵۹۱-۵۹۲.
۵. دایته داراب هرمزیدیا، ج ۲، ص ۴۶۶.
۶. تمدن قدیم، ص ۸۵.
۷. مینوی خرد، پرسش ۳۸، بند ۳۷، ترجمه مینوی خرد، ص ۵۶.
۸. دینکردمدن، ص ۷۰۸، سطر ۱۸.

پهلوی *astayenid radan*، برای زن بیرون از سالاری *stato* معادل *anastayenid radan* وجود داشت. در تفسیر پهلوی این دو اصطلاح می‌آید: «آن که در خانه پدران و شوی (است)» و «آن که (در خانه پدران و شوی نیست)». نیز زنی که از خانه پدر به شوهر داده شود یا بیرون از سالاری، با دو اصطلاح متفاوت نامیده می‌شده است^۱. نیز از شباهتی که در دو نوع ازدواج کهن «خودسرای زن» و «ایوکن» مطرح بوده است، استنباط می‌شود که گاهی زنان اختیارات و حقوقی مشابه دوده سالاری می‌یافته‌اند^۲.

رویه‌مرفته، از کتابهای پهلوی برمی‌آید که از اعتبار جنسیت مردانه و اقتدار کهن پدران در جامعه عتیق هندواروپائیان، در امپراتوری ساسانی چنان اثری برجای بوده است که پسر زاده شدن را به صورت امتیازی برای فرد آدمی درآورد: انسان مذکر هم حرمت و مزایای حقوقی بسیاری را دریافت می‌کرد و هم مسئولیت تأمین معاش زن و فرزندان را بر عهده داشت. بدان گونه که زن بیوه مظهر بی‌پناهی و رنجوری بود^۳. اما زن کوشا و هوشیار، با سودجستن از حق تملک و دارایی و کار، می‌توانست به یاری بخت و دانایی، جایگاه ارجمند و بلندی در جامعه بیابد و به عزتی چندان رسد که به گواهی مدارک مکتوب، از آن پس زن زرتشتی هرگز توانایی برخورداری از آن را به چنگ نیاورد. زن در آن روزگار توان آن را داشت که مزایایی را با شایستگی ذاتی و کوشندگی از آن خود کند که مردان، خود به خود، به محض مرد زاده شدن، امکان بهره‌مندی از آن امتیازات را می‌یافتند.

انواع ازدواج

شوهر کردن برای زن، بنابر قواعد دوران ساسانیان به معنای درآمدن از سالاری پدر یا برادر و رفتن به سالاری شوهر یا پدر اوست. اجازه رسمی دوده سالار،

۱. دندهداد و زندآن، فرگر ۱۵، بندهای ۱۱، ۱۳، ۱۵؛ نیز:

Mansour Shaki, «The Sassanian Matrimonial Relations», *Archiv Orientalni*, 39 (1971), pp. 32, 23, 45.

۲. دوايت اميداشادهيستان، پرسش ۴۳ و ۴۴ که در آنها اختلاف این نوع ازدواج مورد پرسش است، و گویا نوعی مقایسه میان آن دو مطرح است.

۳. اندرز آدریاد، بند ۹، کتاب متنهای پهلوی، ص ۶۵، سطر ۱۲-۱۴.

نخستین عاملی است که نوع ازدواج را تعریف می‌کند، در وهله دوم، ازدواج زن برای بار نخستین و بعدی، تعیین می‌کند که ازدواج چه نوعی است. ازدواج می‌تواند واقعی باشد یا نامادین و آیینی. در شکل اخیر، پیوندی غیر واقعی و مبتنی به پنداشته‌هایی مقدس در میان است که تنها در چهارچوب همان تصورات باستانی درک آن امکان دارد. در متون قدیمتر، از ازدواج منقطع نیز سخن می‌رود، و نیز کنیزکانی که فرزند می‌آورند. نیز از آنجا که ازدواج را امری جاویدان تلقی می‌کردند، مفهوم طلاق به طرزى که اینک آن را می‌شناسیم، درک نمی‌شده است. به همین دلیل برخی از این انواع ازدواج تنها کاربرد واژه‌های آشنا با معانی متفاوت است و هرگاه تعاریف آن در پرتو معانی جدید، بی‌توجه به باورهای کهن، بررسی شود، چیزی جز ازدواج بار اول و بارهای دیگر نیست. در همه آنها تک‌شوهری اصل قاطع است، ولی از تعدد زوجات، حتی به صورت دو زن پادشاهی در مادیان هزار دادستان نشانهایی هست.^۱ نوع نخستین ازدواج یا پادشازنی، همان است که تا به امروز دوام آورده است و در همان زمان نیز، بنابر شواهد و دلائل طبیعی، نوع اصلی بوده است. در آن، سالار دودمان موافقت می‌کرد که دختر خود را به شوهر دهد. پیمان میان داماد و پدر دختر بسته می‌شد. نمونه‌ای از وصف آن در پیمان کدخدایی^۲ پهلوی برجای است: ازدواج، «اشوداد» یا امر خیر است. دختر برای نخستین بار ازدواج می‌کند و «ستر» یا «ایوکین» یا «دخترخوانده» کسی نیست. رضای او در ازدواج شرط است^۳ و پدر، که سالار اوست، با سه سخن یا سه قول، موافقت خود را با ازدواج اعلام می‌دارد. عروس می‌پذیرد که در زندگانی از زنی و یگانگی و فرمانبری و ترس آگاهی در برابر شوهر، و نیز از ایرانی^۴ بودن و بهدینی باز نگردد. داماد نیز تعهد می‌کند که او را به عنوان زن گراسی، به عنوان کدبانو استوار دارد، و

۱. مادیان هزار دادستان، ص ۱، سطر ۲ و ۳، بخش الف.

۲. متنهای پهلوی، ص ۱۴۱-۱۴۲.

۳. مادیان هزار دادستان، ص ۳۶، سطر ۳-۵، ص ۳۶، سطر ۹-۱۶، خرده‌اوستا، ص ۳۵۲، ۳۵۴، یادداشت ۳، صفحه ۸۳.

۴. erih، اصطلاحی است که ظاهراً نه بر ساکنان شمالی غیر از ایران، بلکه بر گروهی از مردم همین سرزمین اطلاق می‌شده است، که احياناً پیرو راه و روشی دیگر در زندگانی بوده‌اند، -دنباله مطالب.

خوراك و پوشاك او را در آسایش فراهم گرداند و فرزندان وی را به پادشا فرزندی خود بشمارد. از بند هفتم پیمان کدخدایی برمی آید که داماد عروس را در درآمد خود پادشاه می کرده است و معنای پادشاه دارای قدرت و اختیار و حق تصرف است: نیمی از دارایی خود را، که بر آن حق بخشیدن دارد، به وی می دهد و قرار می گذارد که نیمی را از هر چه در آینده به دست آورد، به صورت تقسیم ناشده^۲ به همسر خود بپردازد و هر گاه خود زن یا کسی از سوی او آن را مطالبه کند، بی بهانه به وی بپردازد. گواهان این قرارداد را امضا می کرده اند.

در اینجا نوعی ازدواج مطرح است که در آن، زن به برابری و «انبازی» شوی می رسد و در مادیان هزادداستان از آن یاد می شود. در قیاس با «اندروز گواه گیران»^۳ فارسی می بینیم که شرایط ضمن عقد اینک بیان نمی شود و هیچ نوع مهری امروزه در کار نیست. ظاهراً این شرایط جزئی مرسوم از اصول ازدواج شده است. عروس با تواضع و سربلندی بیشتری به خانه بخت می رود. عملاً در دارایی شوهر سهیم است. در سالهای اخیر رسم و کسالت پدر دختر - که تا دوسه دهه پیش جاری بود - رفته رفته منسوخ شده است. ازدواج رسماً پیمانی است ابدی که میان زن و مرد جوان و با امضای آن دو تن انعقاد می پذیرد. پدر دختر نخستین گواه از هفت مرد است که آن را گواهی و امضا می کند.

این ازدواج امری فرشکردی یا جاودان است^۴. زن و شوهر باید عهد کنند که هر کار و کرفه که ورزند، در آن هم بهره باشند^۵. اگر زن نتواند توبه کند، شوی می تواند به جای او این کار را انجام دهد. آن دو باید بکوشند تا همراه یکدیگر نیکی ورزند و در زندگانی چنان بسر برند که در بهشت نیز بتوانند با یکدیگر باشند:

«نیز رأی و باور بر این داشتند که مردمان را چهار چیز بس نیکو (است).

1. windisn 2. abaxt

۳. جمله خوده اوستا، به اهتمام رستم سوید رشید خورسند و آسوزنده ابن شیرمرد نوذر، چاپ بمبئی ص ۵۸.

۴. (دوایت امیداشاوهیشتان، ص ۱۱۱، سطر ۱ و ۲.

۵. حد در بندهش، فصل ۳۹، ص ۱۰۹.

۶. (دوایت پهلوی، ص ۱۶۴، سطر ۲.

این نیز ایدون (باشد): نام خویش و سخن خویش و کار خویش و زن خویش... و زن خویش (داشتن) این باشد که در هر (کار نیک و) اشویی (با او) همکامه (دارای رأی و آرزوی یگانه) (باشد)»^۱.

«یکی این که مردی چون یشت کرده باشد و زن وی (یشت) نکرده باشد، بسیار واجب (است برای) زن یشت کردن یا گیتی خرید فرمودن؛ تا چنان که در گیتی، ایدون نیز در مینو، بیشتر به هم نزدیک باشند، و در هادخت (نسک) گوید که «زن ترس آگاه را همانند فرزند باید داشتن»^۲.

چنین زنی بهترین یاورشوی خویش است، حتی اگر مرد، روحانی بزرگ یا زرتشتروتم باشد: «او، زرتشتروتم، را یاور پنچ (است): بزرگمان و بزرگ ویس و بزرگ زند و شهریار، و نیز آن که زن خود (وی است)»^۳.

اگر در زندگانی مرد زن را به نیکی و راستی هدایت نکند، در جهان دیگر، که زن پادافراه خواهد کشید، از شوهر خواهد پرسید که چرا او را آگاه نکرده است^۴. زن انباز می‌تواند در دارای شوهر دخل و تصرف کند^۵. می‌تواند از مال وی به دیگران ببخشد و اگر مقدار این بخشش زیاد باشد، باید از شوهر اجازه بگیرد^۶. سهم او از ارث همانند پسر پادشایی است و نیز کابین او از آن باید پس از وام گزاردن پرداخت شود^۷. اگر فرزند نداشته باشد، همه میراث شوهر از آن او خواهد بود^۸.

۱. دینکرد مدن، ص ۵۰۱، سطر ۱۹، کتاب ششم، شاکت، ص ۵۲، بند ۱۳۲.

۲. شاپست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۳، یشت کردن یکی از مراسم ضروری برای هر زرتشتی در دوران قدیم شمرده می‌شده است. گیتی خرید کردن عبارت است از سفارش دادن برای نیایش و ستایش به کسی دیگر است که آن را برگزار کند و در برابر آن پول دریافت دارد. هادخت نسک یکی از بخشهای اوستاست.

۳. شاپست ناشایست، فصل ۱۳، بند ۴۴؛ Zaratustrom.

۴. داداویرافنامه، فصل ۶۸، پژوهشی داساطیر ایران، ص ۲۷۴.

۵. مادیان هزار دادستان، ص ۳۳، سطر ۹-۱۱، ص ۶، سطر ۱۴ تا ص ۷، سطر ۲، بخش الف.

۶. (وایت پهلوی)، ص ۱۲۰-۱۲۱.

۷. (وایت داداب هرمزدیار)، ج ۱، ص ۱۸۸.

۸. همان، ص ۱۸۷.

زن اگر ترس آگاه نباشد و ناترس آگاهی او مسلم بشود و شوهر کتباً گواهی بر آن بستاند، ازداری همسر بی بهره خواهد ماند^۱. ناترس آگاهی زن، همانند بسیاری از امور اخلاقی در کائنات اثر می کند:

به جهت استقرار سینه‌ارمذ در زمین، هنگامی که دزد و ستمکار و مرگ‌رزان، و زنی که در برابر شوی ناترس آگاه (است)، در جهان با گناهکاری بر (زمین) راه روند — (و) شوی ایشان (= آن زنان) خویشکار (= وظیفه‌شناس و صالح) و نیک (باشند) —، زلزله بیشتر می‌شود^۲.

در باره ترس آگاهی و حرمت زن نسبت به شوهر بسیار غلو شده است و در فصل پنجاه و نهم از حد دتر می‌آید:

(۱) این که در دین اویژه مازدیسنان زنان را نیایش کردن نفمودند (۲) که نیایش ایشان آن است که هر روز سه بار بامداد نماز پیشین و نماز شام در پیش شوهر خویش باز ایستد و دست به کش کنند و گویند که ترا چه اندیشه است تا من آن اندیشم. و ترا چه می‌باید تا من آن گویم و ترا چه می‌باید تا من آن کنم که فرمائی (۳) هر چه شوهر فرماید آن روز بر آن بایند رفتن (۴) و البته بی‌رضای شوهر هیچ کاری نکردن تا خدا از آن زن خشنود باشد (۵) چه خشنودی ایزد در خشنودی شوهر پیوسته است چه هرگاه که فرمان شوهر کار کنند در دین او را اشو خوانند و اگر نه او را جه خوانند^۳.

مع هذا نه تنها کدبانو نیز همانند کدخدا با فره خاندان و پابندی آن پیوستگی دارد، بلکه فرزندان نیز موظف به اطاعت و داشتن «ترس آگاهی» در برابر اویند^۴ و

۱. — ص ۷۸-۷۹.

۲. شایست ناشایست، فصل ۱۵، بند ۲۲.

۳. «وایت پهلوی»، ص ۱۲۰.

۴. — ص ۷۴.

در کتاب حقوقی مادیان هزار دادستان، نقش فعال او را بخوبی می‌توان مشاهده کرد. او می‌تواند به هنگام مرگ خود، سالاری خاندان را به کسی که مایل باشد بسپارد.^۱ سهم او از ارث شوهر همانند سهم پسرپادشاهی است^۲، و حتی بنا بر وصیت شوهر این حق از او سلب نمی‌شود.^۳ اگر پس از مرگ شوهر و قبل از گمارده شدن دوده سالار برای خاندان، همسری شایسته بگزیند، وی به دود سالاری خواهد رسید.^۴ اگر انباز شوهر باشد، برای فسخ آن پیمان انبازی، «سخن نامه‌ای» تنظیم می‌شده است.^۵ فسخ این قرارداد، با طلاق دادن وی همانندی و یکتایی ندارد و مضاف بر آن است. هنگام طلاق رضا و «خرسندی» زن شرط اصلی است:

اگر گوید که پادشادختری را (که) به زنی من درآمده است و من با خرسندی دختر، دختر را از زنی هشتم (طلاق دادم)، مگر آنکه بدین آیین گوید، در غیر این صورت (بر) موافقت دختر چیزی آشکار نه (باشد)، پس مطلقه نشود (و) دختر و آن مرد، زن و شوهر (می‌مانند).^۶

طلاق بی‌خرسندی زن، شرعی و قانونی نبوده است و حتی با وجود وصیت صریح شوهر ارزش اجرایی نداشته است.^۷ درباره طلاق و شرایط آن در فصل سی و چهار از حد دد بندهش می‌آید:

(۱) و اندر دین پیدا است که دختر تا نه ساله نشود به شوهر نباید دادن و نامزد کسی نباید کردن (۲) و تا دوازده سال شود پس به شوهر باید دادن چه گناه باشد (۳) و هر زنی که چهار بار بگوید به شوهر خویش من ترا نخواهم و زن تو نباشم یک شبانروز هم برین سخن

۱. مادیان هزار دادستان، ص ۱۲ - ۱۵.

۲. همان، ص ۸۸، سطر ۷-۱۳، (وایات داراب هرمزدیاد) ج ۱، ص ۱۸۸.

۳. (وایت امیداشاد هیشتان، پرسش ۷، ص ۲۴ - ۳۰، بویژه ص ۲۷، بند ۶.

۴. ← مطالب پیشین.

۵. مادیان هزار دادستان، ص ۴، سطر ۴-۹.

۶. همان، ص ۳، سطر ۱۱-۱۴.

۷. (وایت امیداشاد هیشتان، پرسش ۷، ص ۲۴ - ۳۰، بویژه ص ۲۷، بند ۶.

باشد سرگوزان دوزخی باشد (۴) هر زنی که فرمان شوهر نبرد آنچه شوهر فرماید نکند او را بدان شوهر هیچ حقی و بهره نرسد که خواهد اگر نان و نفقه ندهد گناهی نباشد (۵) و چون زن مستور و کم سخن باشد فرزند نرینه بیشتر زاید (۶) باید که شوهر او را مانده فرزند دارد و هیچ فرقی نباشد (۷) و چون پسر سه بار جواب پدر باز دهد و فرمان پدر نبرد سرگوزان باشد کشتن واجب بود به دین (۸) و به دین مازدیسنان نشاید که زن رها کنند (۹) و طلاق نیفتد مگر به چهار چیز (۱۰) یکی آنکه بستره شوهر خویش ببرد و بی رسمی کند و ناشایستی از او پدیدار آید (۱۱) و دوم آنکه دشتان پنهان کند و شوهر نداند (۱۲) و سوم آنکه جادوی کند و آموزد (۱۳) و چهارم آنکه فرزند ازش نزاید (۱۴) دل زن خوش کند و به شوهر دهد و خویشتن زنی دیگر بکند به رضا و خشنودی یکدیگر (۱۵) اگر نه هیچ نشاید هشتن (طلاق دادن) و اگر دست باز دارند و بهانه ازین چهارگونه هیچ نباشد گناه کار و سرگوزان باشد (۱۶) و چون کسی زنی بخواهد و دست پیمان کند بعد از آن نشاید که آن پیمان بشکند (۱۷) هر وقت که آن زن را بدان معنی غمی به دل رسد او را گناه باشد با دفراه به روان او رسد و مهر دروج خوانند^۱.

درباره گناه مهر دروجی و برهم زدن ازدواج، در اوستا نیز مطالبی بوده است و در دینکرد هشتم از آن یاد می شود:

درباره گناه گناهی (به) چندگونه، دروغزنی (= مهر دروجی کردن)، که چون (زن) با همداستانی (به شوهر) داده شد (و) پذیرش آشکار گردید، (میس اگر) به مرد دیگری داده شود، چیست، در همان فصل^۲.

در کتاب «دایت چهلوی»، این مهر دروجی در ردیف دیگر انواع پیمان شکنی

۱. صددهندهش، ص ۱۰۱-۱۰۲؛ mihr - druj - گناه پیمان شکنی که ایزدمهر را می آزارد.

۲. دینکرد مدن، ص ۷۱۷ - حطر ۱۶.

و نیز دزدی می‌آید و زن، اگر رضا به‌رها کردن شوهر اول و درآمدن به همسری مرد دیگر بدهد، و کسی که در این امر یاوری و مرد دوم باشد، و نیز شوهر دوم، همگی مرگ‌زنانند^۱. چنین زنی شایسته مجازات و پادافره دوزخی است^۲.

ظاهراً شکستن پیمان متفاوت است با انعقاد قرارداد ازدواج منقطع و موقت که در مادیان هزادادستان به آن اشاره می‌شود^۳. چنین ازدواجی، به‌قیاس با آنچه در شاهنامه^۴ می‌آید، هم باید دست‌کم در آن از جهیزیه زن خبری نباشد، و هم آن که به‌شیوه‌های جدید زندگانی جامعه ساسانیان باز گردد. شاید بتوان ازدواج منقطع را غیر آریایی و رسمی از آن بومیان این سرزمین دانست که در تضاد با آثار بازمانده از ساخت خانواده و پدرسالاری دودمان و حقوق کهن آریایی و احکامی از این دست قرار می‌گیرد:

در جایی نوشته است که چون مرد زن را از زنی بهدد، مگر چنان (باشد که) آن زن را بر خویشتن سالار و پادشا (=صاحب‌اختیار) کند، در غیر این صورت اگر او را به‌سالاری به‌کس (دیگر) ندهد؛ آن زن (اگر) پس از آن در زندگانی آن مرد شوهر کرد (و) فرزند زايد، آن فرزند آن زن، آن (مرد) را متعلق (است) که آن زن را به‌آن آیین از زنی هشت (=طلاق داد)^۵.

این‌گونه تعلق و خویشاوندی را باید بازمانده پیوندهای خویشی و حقوق و اختیارات خاندانهای گسترده و پدرسالار در ادوار پیشین دانست که بن و اصل آریایی دارد و به‌دوران پیش از هند و یونان و روم باستان ریشه می‌برد، نظیر دیگر این حکم هم هست:

اگر به‌زن گوید که ترا بر خویشتن سالار و پادشا کردم، (او را از

۱. دوايت پهلوی، ص ۳۵، سطر ۱، به‌بعد.

۲. دینکرد مدن، ص ۸۰۵، سطر ۸.

۳. مثلاً مادیان هزادادستان، ص ۸۷، سطر ۲ و ۳، ص ۸۷، سطر ۱۷ تا ص ۸۸، سطر ۲.

۴. «نشانه‌های زن سروری...»

۵. مادیان هزادادستان، ص ۳، سطر ۱۵ تا ص ۴، سطر ۱.

زنی) نهشته است، بلکه (او را) پادشایی (- اختیار) به شوهر چکر کردن داده باشد.^۱

چنین مفاهیم و احکامی از دایره تصوراتی که به آن خو کرده ایم بسیار دور است و به جهانی دیگر از پنداشته های عتیق تعلق دارد. به همین میزان نیز می تواند مبدأ سوء تفاهم و تعبیر غلط و اعمال غرض شود. مع هذا، شوهر چکر کردن، چه در زمان زندگانی سالار دودمان و شوهر زن، و چه پس از مرگ وی، از مسائل مورد بحث حقوق آن روزگار است.^۲

از مجموع مطالب بازمانده در این باره، ظاهراً چنین پیداست که گاهی منظور از آن ازدواج داشتن زن بنده یا پرستار به زنی است:

یکی این که ایشان را که چکر به زنی (باشد) و فرزند از او زاید، آن را که نر (است)، اگر هم^۳ به پسری بپذیرد، نیکو (باشد) و آن که ماده (است، او را به فرزند پذیرفتن) سودی نیست. چه (پسر) ستر شایسته (است)، و در (فرگرد) چهاردهم هوسپارم (نسک)، دستوران آسوخته اند که «پسر من پسر تو نیز تواند بود و دختر من دختر تو نتواند بود»، و بسیارند که (با) این اندیشه ستر نگمارند که فرزند چکر را به پسری پذیرفته ایم.^۴

ظاهراً پدر می توانسته است فرزند زن چکر را به فرزند پذیرد و فرزند کنیز

۱. همان، ص ۳. سطر ۱۰ و ۱۱.

2. Anahit Perikhanian, «On Some Pahlavi Legal Term,» Memorial Volume of W. B. Henning, London 1970, PP. 349 - 75; Mansour Shaki, «the Concept of Obligated Successorship in the Madiyan i Hazar Dadistan,» Monumentun H. Nyberg, Leiden 1975, PP. 227- 42

وندیداد و زندآن، فرگرد ۱۵، بند ۱۱، ۱۳، و ۱۵.

۳. واژه را صورت هژوارشی برای mad = مادر نیز می توان خواند و اگر درست باشد نشانی از آن رسم باستانی است که کدبانو یا مادر خاندان در پذیرفتن فرزند خوانده دارای نقش و سهمی بارز و در آیین کهن دینی آن جایگاهی شاخص و متمایز داشته است.

۴. شایدست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۱۴؛ فصل ۱، بند ۲۱.

متعلق به مادر بوده است. در دوزخ اداویرافنامه مردی را می بینیم که «مادراندر» یا نامادری فرزندان و زن دوم داشته و فرزند خود را به فرزندی نپذیرفته است.^۱ به نظر می رسد که به اعتبار همین نوع زن گرفتن، شوهر می توانسته است زن خود را به عنوان استعاری بنده و پرستار، و به مثابه چاکر محسوب دارد و او را به مردی دیگر بدهد. عملاً رفتار وی همانند طلاق دادن زن و ازدواج مجدد کردن است، اما با استفاده از اصطلاحات و سنن و روابط رایج زمان، «زن به چکری شوی پیشین، به شوی»^۲ داده می شده است. و این ازدواج را چکر زنی یا چفرزنی می گفته اند. مرد نیز شوی چکر و فرزندان آنان نیز چکر نام می گیرند. ظاهراً اطلاعات مختصر و پراکنده ما از این نوع ازدواج به ادوار تاریخی و شرایط اجتماعی گوناگون بازمی گردد: مثلاً کرفه پسرپادشایی به پدر پادشایی تماماً می رسد، اما در مورد چکری، این میزان یک چهارم است. قول دیگر هم هست که می گوید تمام آن کرفه به پدر چکر خواهد رسید.^۳ یا همانند آنچه در پادشا زنی هست، اگر کسی به زن چکر تجاوز کند، تاوان آن را به شوهر چکر باید پردازد.^۴ زن چکر را جز با اجازه سالار خود از جای او نمی توان دور کرد.^۵ او بر دارایی شوهر حقی نداشته است مگر بنابر قرارداد و پیمان.^۶ کاربرد مهم این شیوه ازدواج، بویژه در ادوار متأخر که ساخت خانواده دیگرگون شده بوده است، در هنگامی است که شوهر بمیرد و زن برای بار دوم ازدواج کند.^۷ ظاهراً چون ازدواج نخستین پادشایی و فرشکردی است و در جهان دیگر نیز ادامه می یابد، بار دوم زن باز به عنوان استعاری چکر، زن مرد

۱. اداویرافنامه، فصل های ۴۲ و ۴۳؛ در مادبان هزارادستان، ص ۱، سطر ۲-۴ می آید؛ گویند که تا پادشاهی بهرام، سردمان را آن بندگانی متعلق بود که از پدر (بنده) زاده شده بودند، نه آنکه از مادر. (از این روی (است) که شوسیانس (- نام یکی از صاحبان فتوا) گفته است که بچه از آن پدر (است) و اینک گویند که (بچه از آن) مادر (است).
۲. دوایت دازاب هرمزدیار، مثلاً: ص ۱۸۲، سطر ۸، ج ۱، ص ۱۸۶، سطر ۱۶.
۳. دوایت چهلوی، ص ۱۶۴، سطر ۷.
۴. ذند فرگرد و ندیداد، ص ۵۹۱، سطر ۶ و ۷.
۵. همانجا، سطر ۹-۳۰.
۶. دوایت امیداشاوهیشتان، ص ۲۹، بند ۱۱.
۷. دوایت دازاب هرمزدیار، مثلاً: ص ۱۸۲، سطر ۸، ج ۱، ص ۱۸۶، سطر ۱۶.

دیگری می‌شود. همین امر دربارهٔ دختری که ستر و ایو کین باشند نیز معمول بوده است.^۱ گفته شد که یکی از معیارهای تعریف ازدواج در آن دوران، اجازه پدر یا سالار دودمان بوده است و تنها با اجازه سالار ازدواج فرسکردی امکان دارد.^۲ اما نوع دیگری از ازدواج نیز قانونی بوده است که در آن اجازه سالار دودمان مطرح نیست و برای دختری که دست کم پانزده ساله باشد، مجاز است. پسندیده نیست و چون دوده سالار دخالت رسمی برای تأمین شرایط مناسب زندگانی دختر ندارد، دشواری بسیاری در میان است:

(۲) خودسرایان / خودسرای گزارش می‌شود (به) پیوند جداگانه، و آن باشد که چون مردی را دختر برناست و پدر (برای) در خانه نگاهداشتن (او) گناهکار (است) و زن جز به دستوری پدر سالاری فراز گیرد و زن وی شود؛ آن زن خودسرایان خوانده می‌شود. دستمزدی که او را باشد نیز از آن سالار زن نه (باشد) و (هزینه) خوراک و جامه را (چون) از او ستانند، جایز (است) و (چون) پسری زاید (و) به برنایی رسد، او را سالار زن کنند: چون پسری زاید (و) پسر به برنایی آمد، زن را اندر سالاری آن سرد به پادشاهی زنی او به پادشاهی باید داد. پسر (و) دختر (که) در پانزده سالگی آن پسر زاده شوند همگی پسر و دختر آن پسر باشند (و) آن پسر را پسری کس نیست.^۳

دختر اگر بواسطه کوتاهی پدر (شخصاً) همسر اختیار کند، (هزینه) خوراک و معاشی را، اگر از دستمزد خود (دختر) هست، از دستمزد خود، و اگر او را دستمزد خویش نیست، از آن (دستمزد) پدر خواهد بود.^۴

این ازدواج قانونی است و با رابطه جنسی غیرقانونی و حاملگی از طریق آن

۱. — ص ۹۲.

۲. زند فرگرد و نندیداد، ص ۵۹۲، سطر ۵ و ۶.

۳. درایت امیداشاد و هیشتان، ص ۱۶۱ - ۱۶۲.

۴. مادیان هزار دادستان، ص ۲۳، سطر ۱ - ۳.

م تفاوت است. زنی که بی شوهر حامله شود و بزاید نیز فرزندش باید مورد مراقبت و محبت قرار گیرد. کودک را قانوناً مرد و خاندان او باید نگاهداری و سرپرستی کنند. در صورت پدیدار نبودن آنان، پدر و برادران زن موظف به سرپرستی و مواظبت زن و فرزند اویند. سقط جنین گناه بزرگی است که حتی در این مورد نیز جنایت بشمار می رود. طفل از پدر ارث می برد، حتی اگر وی در گذشته باشد و میراث تقسیم شده باشد: باید آن را از نوجمع کرد و تقسیم کرد^۱.

آخرین نوع ازدواج مورد گفتگو، ازدواج نمادین و آیینی است. در مقدمه پیمان کدخدایی پهلوی اعلام می شود که عروس را ستی یا ایو کینی^۲ کسی نیست و این شرط برای درآمدن زن به پادشا زنی مرد ضرورت داشته است و اگر دختری که ستر باشد به پادشاه زنی مردی در آید، گناهی بزرگ است. به دلیل تکیه سنگینی که بر حفظ نام و نسل ذکور در جوامع و خاندانهای کهن می شد، هرگاه ستر حقیقی، یا فرزند نرینه برای خاندان وجود نداشت، می کوشیدند تا راهی برای رفع این کمبود بیابند. یکی از آنها اختیار زنی به عنوان ستر بود که از وی فرزندی به نامگانه شخص زاده شود^۳.

همسر پادشایی شخص متوفی ستر طبیعی وی بشمار می رفت و نیز زن چکر می توانست این نقش را بر عهده گیرد^۴. هرگاه زنی دیگر این سمت را می پذیرفت، تن به ازدواجی نمادین با شخص متوفی در می داد، و همسر پادشایی وی شناخته می شد. فرزندان زن نام همان مرد را می گرفتند و وی به عنوان چاکری آن شوهر پادشایی، می توانست با مرد دیگری ازدواج کند: این شوهر واقعی، شوهر چکر وی نامیده می شد و او زن چکر آن مرد. زنی که چنین امری را می پذیرفت، می بایست پسری به نامگانه آن شخص متولد کند و هر زن یکبار می توانست ستر شود:

ستری ایدون باشد که چون مردی بهدین درگذرد... (واز) خویشان
آن درگذشته جانشینی (برای او) تعیین کنند، ستر خوانده می شود...

۱. زند فرگرد و ندداده، ص ۶۰، سطر ۱ تا ص ۶۰، ۳ سطر ۳.

۲. پیمان کدخدایی، بند ۲، ص ۱۴۱.

۳. ص ۷۶-۷۷.

۴. همانجا.

که برای او نامگانه و پیوند پدید آورد و خواسته (او را) نگاهداری کند^۱.

این رسم که ریشه آن با ساخت خاندان در دوران باستانی هماهنگی داشت و هنگام دیگرگون شدن آن ساخت عتیق، رفته رفته نقش خود را از دست داد و صورت بازمانده آن دستخوش ابهام گشت. پنداشته مقدس کهنی که بقای خاندان و دودمان را ضروری دانست، برجای ماند و اینک رسم پل گذاری در جای آن معمول است.

یک مورد خاص از ستری، «ایو کینی»^۲ نامیده می‌شد. کلمه ایو کین صورتی تصحیف یافته از عبارت اوستایی yo he pascaeta است، یعنی «آن کس که پس از اوست». اصطلاح شده است برای دختری کسه برای پدر یا برادر خود نقش زن پادشایی را بر عهده می‌گیرد: تا پسری بزاید و به نام آن مرد خوانده شود و از انقطاع نسل وی پیشگیری کند:

(۲) ایو کین آن باشد که چون مردی درگذرد و او را زن (یا) فرزند پادشایی و پسر پذیرفته (نیست)، جز دختری که شوی نکرده است، دیگری او را نیست، و او (– آن مرد) را ستر منصوب و برادر انباز نیست، (پس) آن دختر ایو کین پدر (است و) چنان باشد چونان که زن پادشایی پدراست. (۳) (او را) کسی به پادشایی زنی کردن و داشتن جایز نه (باشد). پسر و دختری که از او زایند (در حکم) فرزند پادشایی پدر باشد^۳.

(۳) ... (اگر) برادر را که (هنگام) رفتن از جهان، زن و فرزند پادشایی یا پسر پذیرفته یا ستر منصوب است، همان دختر (– خواهر وی) به پادشایی زن همان شوی است (– می‌ماند) و او را ایو کینی و ستری

۱. دادستان دینی، پرسش ۵۵، با استفاده از آوانویسی و ترجمه منصور شکی، ص ۳۲۶؛

Mansour Shaki, *The Sassanian...* PP. 322 - 45.

و نیز ←

2. ayokenih

۳. روایت امیدشاد هیشقان، پرسش ۴۴، ص ۱۶۳.

کس دیگر نباشد. اگر او (- برادر) را زن و فرزند پادشایی، پسر پذیرفته، ستر منصوب یا گمارده نیست، (و) همان دختر به ایو کینی، ستر برادر ایستاد (- منصوب شد) او را پادشایی زنی همان شوی، (دیگر) نیست. پسری که از او زاده شود، در دودمان همان برادر زاده شده است. (ع) اگر همان مرد که او را شوهر است رضا دهد که همان زن را به زنی داشته باشد، پس او را به ایو کینی برادر، زن باید کردن. زن را نیز تن به زناشویی داشتن، بنا بر حکم دین درست باشد. اگر جز این (کنند)، درست نیست، زیرا هم مرد و هم زن را به پادشایی زنی (- ازدواج پادشایی) داشتن جایز نه (باشد). (ه) و اگر داند که به پادشایی زنی داشتن مجاز نه (باشد) و به پادشایی زنی دارد، در جای (- فوراً) تنافور گناه (است) و در طول سال مرگزان. (پ) همی چون بداند که به پادشایی زنی داشتن مجاز نه (باشد)، و او را به زنی دلپسند (باشد) و پس او را در زمان (- فوراً) به ایو کینی برادر و چکرزنی زن باید کردن و به ایو کینی برادر باید داشت. (در این صورت) از گناه زهر نوشته دور (خواهد بود).^۱

ایو کینی می تواند تک دختر یا یکی از چند دختر خانواده باشد.^۲ تدبیری نظیر همین در هند و یونان و رم باستان نیز اندیشیده شده بود و در آنجا هم اجرا می گشت.^۳ ظاهراً به همین شکل است که از ایرج پیوند می رود و از دختری که پس از مرگ او به دنیا می آید، نسل وی در جهان باقی می ماند.

کار و مشاغل زنان

در جامعه طبقاتی آن روزگار، کار فرد به طبقه و کاستی بازمی گشت که وی در آن تولد یافته بود. در اوستای متأخر جامعه ایرانی به سه طبقه روحانیان و جنگیان

۱. همان، ص ۳-۴، پرسش ۱.

۲. دوایت داداب هرمزیداد، ج ۱، ص ۱۸۴.

۳. تمدن قدیم، ص ۶۸.

و کشاورزان تقسیم می‌شود و یک بار نیز از طبقه چهارم، صنعتگران، نام به میان می‌آید. در عهد ساسانیان جامعه به چهار طبقه روحانیان و جنگیان و دبیان و توده مردم بخش می‌شد که مشتمل بر صنعتگران در شهر و روستاییان در ده بود. گروه دیگری از اشراف نیز بودند که در مرتبه‌ای بالاتر قرار داشتند^۱. ظاهراً در باره همین گروه یا مقلدان ایشان است که در نامه تنسر می‌آید: «و اشراف به لباس و مراکب و آلات تجمل از محترفه و مهنه ممتاز گردند، و زنان ایشان، همچنین، به جامه‌های ابریشمین، و قصرهای منیف و رانین، و کلاه و صید و آنچه آیین اشراف است»^۲. زنان دیگر، به فراخور طبقه خویش، طبعاً به کارهای خانه و مزارع و احياناً کارگاه اشتغال داشته‌اند.

تنی چند از زنان خاندان شاهی در آن روزگار بر تخت سلطنت نشسته‌اند و یا نام بانوانی امیر و بلندمرتبه، چون دینک و شاپور دختک، در تاریخ برجای است. گاه ساختن شهری به آنان نسبت داده می‌شود: ون بلاشان، که به زنی کیقباد درآمد، شهرستان ون را ساخت^۳. همای چهارآزاد شهرستان توگک^۴، و شیشیندخت یهودی، زن یزدگرد ائیم و مادر بهرام گور، شهرستان شوش و شوشتر را بنا نهادند^۵. در یادگار ذیبران وعده همسری زیباترین این زنان، یعنی همای، دختر گشتاسب شاه، و بهستون، دختر ارجاسب شاه هیون، به مردی داده می‌شود که در جنگ سخت برای کشور خود پیروزی به دست آورد^۶.

در نزد روحانیان، به دلیل وجود تابوهای سنگین در دستان و زایمان، طبعاً امکان آموختن علم دین برای دختران و زنان محدود می‌شد و این مضاف بر تسامح در آموزش آنان می‌توانست باشد. مع‌هذا، احتمال آن هست که بسا نظرات سنجیده و صائب، یا خطا که اینک در دست است، از آن زنانی دانشمند و صاحب رأی باشد و به دلیل نبودن سنت ذکر نام اندیشمندان، چه مرد و چه زن، از یاد رفته

۱. آرتور کریستینسن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۱۸-

۱۱۹، نیز — مطالب پیشین ص ۷۱.

۲. نامه تنسره گشنسب، به تصحیح سجتیبی مینوی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۶۹.

۳. شهرهای ایران، (کتاب متنهای پهلوی، ص ۱۸-۲۴)، بند ۵۷.

4. tawag

۵. شهرهای ایران، بند ۴۵ و ۴۷.

۶. یادگار ذیبران (کتاب متنهای پهلوی، ص ۱-۱۶)، بند ۷۷ و ۹۷.

است. همین فراموشکاری بیگمان در طبقه صنعتگران و هنرمندان رسم بوده است و بی تردید بسیاری از آثاری را که تا کنون از دل خاک بیرون می‌آید، تماماً یا بعضاً، زاده نیروی خلاقیت زنان آن روزگار باید دانست: تاریخ نه نام مردان را به یاد می‌آورد و نه نام زنان را!

در بهشت ارداویراف، به زنانی که آفرینش هرزدی را، آب و آتش و گیاه و گوسفند را حرمت و پرهیز کردند و بزرگ داشتند، برخورد می‌کنیم! نمونه‌ای از این زنان نیرومند و پرورنده گیاه و گوسفند را در کادنامه ادشیر بابکان می‌بینیم:

(۱)... روزی شاپور اردشیران... به آن ده آمد که کنیزک (۱) دختر مهرک نوشزاد) در آن بود (۲) قضا را کنیزک در سرچاه بود و آب همی کشید و چهارپایان را آب همی داد (۳) (و) برزیگر به کاری شده بود (۴) کنیزک چون شاپور و اسواران را دید، برخاست و نماز برد و گفت که درست و خوش و با درود آمدید، بفرمایید نشستن، چه، جای خوش و سایه درختان خنک و هنگام گرما (است)، تا من آب بر کشم و خود و ستوران آب خورید! (۵) شاپور ماندگسی و گرسنگی را و تشنگی را، خشمگین بود و به کنیزک گفت که اما، (ای) چه پلید، آب تو ما را به کار نیاید! (۶) کنیزک به تیمار شده و به گوشه‌ای نشست (۷) شاپور به اسواران گفت که دلو به چاه افکنید و آب بر کشید... (۸) اسواران... بر کشیدن نتوانستند (۱۰) شاپور... گفت که بر شما شرم و ننگ باد که از زنی ناتوانتر و بی‌هنرترید (۱۱) و رسن از دست اسواران ستد و زور به رسن کرد و دلو از چاه بر کشید (۱۲) به زور و هنر و نیروی شاپور کنیزک را شکفت آمد (۱۳)... آفرین کرد و گفت انوشه باشید، شاپور اردشیران، بهترین مردان! ۲.

این نیروی بدنی شکفت، که تنها زورمندترین مردان از آن برخوردار است و

۱. اداویرافنامه، فصل ۱۳، ص ۲۵۹ پژوهشی در اساطیر ایران (وصفی همانند این در هادخت نسک، فرگرد ۱، بند ۶ می‌آید).

۲. کادنامه ادشیر بابکان، دکتر بهرام فره‌وشی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۲۰۵-۲۰۶.

چندان متمایز است که مایه شناخته شدن او می‌گردد، تعلق دختر مهرک نوشزاد را به طبقه ممتاز و عالی می‌رساند. اما، خود نشانه و قرینه‌ای است که نیرومندی‌تن ویژگی پسندیده‌ای برای زنان آن دوران بوده است و همین امر گواه بر رنج سختی است که آنان در مزارع متحمل می‌شده‌اند.

در کنار زنانی که به کار دشوار کشتزار و صنعت یا کار سهلتر خانه می‌پرداختند از بردگان نیز باید سخن گفت. در مادیان هزاد داستان در باره زنان برده اشاراتی هست: برده آبتن اگر فروخته شود، فرزند او نیز فروخته شده است^۱ و اگر بنده آزاد گردد، فرزندش هم آزاد شده است^۲. از درآمد و دستمزد بندگان نیز سخن در میان است^۳. و بنده را گاه به آتشکده می‌بخشیدند و فرزندان آنان نیز در خدمت آتش باقی می‌ماندند^۴. آن رهی که پاسخگوی پرسشهای خسرو قبادان است، از آوازخوش کنیزک چنگ‌سرای سخن می‌گوید^۵ و نیز از کنیزک اردوان خبر داریم که محبوب و مورد اعتماد او بود، اما با اردشیر بابکان گریخت^۶. وجود این بردگان نشانه یک رشته فعالیتهای زنانه در درون جامعه آن روزگار است که چندی و چونی آنها بر ما روشن نیست.

می‌توان پنداشت که در آن جامعه باستانی نیز، همانند موارد مشابه، زن در اقتصاد خانگی نقش قابل ملاحظه و حساسی داشته است و پس از فراغت از کار زادن و پروردن فرزندان و کارهای خانه، می‌کوشیده است تا سهمی هم در تأمین مایحتاج خانواده برعهده گیرد. در وندیداد، فرگرد^۷، بندهای ۲۰ و ۲۱، و تفاسیر آن^۸، سخن از زن ریسنده‌ای است که با دوک کار می‌کند. با این قیاس، چنان که انتظار می‌رود، می‌توان دریافت که یک رشته فعالیت آرام و مستمر زنان در خانه انجام

۱. مادیان هزاد داستان، ص ۴۰، سطر ۱۷.

۲. همان، ص ۱، سطر ۶ و ۷.

۳. همان، ص ۲، سطر ۱۶ و ۱۷.

۴. همان، ص ۱۰۱، سطر ۸-۱۱.

۵. خسرو قبادان و دهی، بند ۳۶.

۶. کادنامه اردشیر بابکان، ص ۱۷۶-۱۷۹.

۷. مثلاً: زندفرگرد و وندیداد، ص ۴۷۷، سطر ۱۴.

می‌گشته است. مع‌هذا برای زن دست کم دو اصطلاح 'Kar-kunisn' و 'Kar-windisn'، به کار رفته است که معنای آنها دستمزد و دسترنج است. این مفهوم با واژه «کار» ساخته شده است و نسبت به اصطلاح windisn که معنای مطلق درآمد دارد، اخص است. به این معنی که زن می‌توانسته است درآمدی مستقل از شوهر داشته باشد^۲ و نیز بنا بر شرط ضمن عقد خویش، در درآمد شوهر سهیم گردد، اما با سود-جستن از نیروی کار خود هم می‌توانسته است دستمزدی به‌چنگ آورد. امکان داشته است که این دستمزد را به شوهر خود بدهد یا ندهد، و در هنگام طلاق گرفتن، این امر مطرح می‌شده است^۴.

بخش مهمی از کار زن که مزد به آن تعلق می‌گرفته است، باید بویژه از قبیل کارهای زنانه باشد، که در رأس آنها دایگی قرار دارد. سپردن طفل به دایه رسم بوده است: «چون فرزند آورند آن بهتر که به دایه بدهند نیکو»^۵. این دایه باید چنان کودک را شیر بدهد که به طفل خودش آسیبی نرسد، و گرنه سروکار او بسا شکنجه‌های دوزخی خواهد بود^۶. کار زنانه دیگر یآوری به زائو است:

این نیز که زنی را که زاید، ده زن برای یآوری کردن (با او) باید (حاضر باشند): پنج زن را در مورد گاهواره باید کار فرمود، و یک زن پذیره شانه راست، و یک (زن پذیره) شانه چپ کردن، یک زن دست برگردن او افکندن، و یک زن میان (- کمر) او را گرفتن، یک زن چون کودک زاده شود، او را برداشتن و ناف بریدن (و به هنگام تولد کودک) آتش را باید بلند کرد^۷.

دست کم، یکی دو نفر از این ده زن منطقاً باید تبحری در کار خویش داشته

۱. مثلاً: مادیان هزار دادستان، ص ۲، سطر ۱۴ و ۱۵.
۲. مثلاً: روایت امیداشاوهیشتان، پرسش ۴۳، ص ۱۶۲، سطر ۱.
۳. مثلاً: مادیان هزار دادستان، ص ۱، سطر ۶-۱۲، بخش الف.
۴. مادیان هزار دادستان، ص ۲، سطر ۱۴، ۱۵.
۵. صدر دیندهش، فصل ۸۶، بند ۲.
۶. ارداویرافنامه، فصل ۸۷، ۹۴، ۹۵، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۹-۲۸۰.
۷. شایست ناشایست، فصل ۱، بند ۱۵.

باشند و قابل به شمار آیند. چون موبد چیره دستی که در زادن رستم، رودابه را یاری می کند آیا اینان هم پزشک بوده اند: داروپزشک و کاردپزشک؟ آنچه می دانیم ذکری از پیرزن داروشناسی است که با گیاهانی مهلک به سقط جنین کمک می کرده است و وندیداد به تقبیح کار او می پردازد^۱. این تعبیر صورت منفی از وجود مهارت درمانی و پزشکی در نزد زنان است. هنری که پیرزن وندیدادی برای عرضه داشته است، شباهتی به حرفه زنی دوزخی دارد که ارداویراف او را می بیند:

آنگاه روان زنی را دیدم که پستان (وی را) سوزند و شکم (او) دریده بود و روده ها به سگان داده می شد. پرسیدم که «این زن چه گناه کرد؟»
سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که «این روان آن دروند است که به گیتی زهر و آب روغن افسون شده داشت و نگه داشت و به خورد مردمان داد»^۲.

عمل این زن شاید نوعی جادویی بوده است و هم با جادوگران و پرسیداران جادویی، که از جمله ساکنان پابرجای دوزخ اردویراف اند، و نیز با «پزشک ترین جادوگران» در گزیده های «داسپرم» از یک رسته بوده اند^۳. هرگاه جادوگری چنین کسانی ثابت می شد، مجازات می گشتند^۴. صورت مثبت این هنر در کادنامه ادشیر بابکان، در صحنه پدیدار آمدن «زن ده» دیده می شود که توفیق و کامیابی اردشیر را به هنگام گریز، به او سزده می دهد^۵.

جه نامبردار دیگری از باشندگان دوزخ، روسپی است. جه روسپی بخویی با زنی که به شوهر خیانت کند، همانند گرفته می شود و از جمله مواردی که این کار زشت را تقبیح می کند، در شصت و هفتم از حدد نشر است:

-
۱. وندیداد، فرگرد ۱۵، بند ۱۳ و ۱۴، و نیز ذندفرگرد وندیداد، ص ۶. ۱، سطر ۱-۸.
 ۲. ارداویرافنامه، فصل ۸۴، دکتربهار در برابر «زهر و آب روغن افسون شده» در ترجمه زیر نوشته «زهر و مایع افیون» ترجمه کرده اند، پژوهشی «داسطیر ایران»، ص ۲۷۸.
 ۳. پژوهشی «داسطیر ایران»، ص ۱۹۳، نیز به مطالب پیشین.
 ۴. مادیان هزادادستان، ص ۳۸، سطر ۱۲-۱۶، بخش الف، و جز آن.
 ۵. کادنامه ادشیر بابکان، ص ۱۷۹، بند ۱۸.

(۱) این که عظیم زنان را پرهیز باید کردن از روسپی کردن (۲) که در دین به پیداست که هرزنی که با مرد بیگانه بخفت او را چه باید خواند و جزای تقصیر آن است که با همه جادوان و گناهکاران یکسان باشد (۳) در زندج دیوداد گوید که هرزنی که با دو مرد بیگانه گرد آید برمن که اورمزد رنج است (۴) چه اگر در رود آب نگاه کند بکاهاند و اگر در دار و درخت نگاه کند بر درختان کم شود و اگر با سرداشو سخن گوید خره و پاکی سردم بکاهاند (۵) زرتشت از اورمزد پرسید برای او چه باید (۶) دادار اورمزد گفت که او را زودتر نباید کشت که از اژدها و دد و همه دام و دد زیرا که او در دام (۷) آفرینش) من زیانکارتر است (۷) پس چون چنین است زنان را خویشتن عظیم کوشش باید داشتن تا بر شوهر خویش حرام نشوند (۸) که هرگاه چهار بار تن به دیگر کس بدهد بعد آن چندان به خانه شوهر بود حرام باشد نونوگناه باروانش می افزاید!

مع هذا، «زنی که خود روسپی باشد»، مورد اشاره قرار گرفته است.^۱ همآغوشی با آنان قبیح و گناهی درخور پادافراه است، و با غلامبارگی و همآغوشی با زن دستان در یک ردیف می آید و ابارون مرزشنی^۲ خوانده می شود.^۳ دو گناه آخر موجب نابودی نطفه می گردد که گناهی مشخص است.^۴ به دلیل گناه بودن نابودی نطفه مردان است که لواط با زنان نیز همانند یک رشته همآغوشیهای ناقص و غیر-طبیعی همه گناه آلود و نادرست است، و نیز استمنا.^۵ اما چه روسپی امکان آمیزش

۱. حدودنثر، ص ۴۸، نیز برای تفصیل بیشتر ← زندفرگرد وندیداد، ص ۶۱۹، سطر ۱۴ به بعد.

۲. زندفرگرد وندیداد، ص ۵۹۵، سطر ۹۰۸.

3. abaron marzisnih

۴. مثلاً: دستنویس MU29، ص ۹۵، سطر ۱۶ و ۱۷.

5. suhr winahisnih

۶. (وایت پهلوی، ص ۳۴، بند ۴.

۷. زندفرگرد وندیداد، ص ۵۹، سطر ۱۲ تا ص ۵۹۱، سطر ۶، ص ۶۱۷ سطر ۱۴ و ۱۵، ص ۶۱۹، سطر ۲-۴.

نطفه‌ها را^۱ فراهم می‌کند^۲ و نیز به جنین آسیب می‌رساند:

(ه) روسپی‌بارگی بس گونه، (و برخی) گرانتر است. (۶) آن که کم گناه‌تر، آن (است) که در همان دشتانماه هم‌اغوشی با مرد دیگر اورا نبوده باشد و هم (آن که) چه آبستن از مرد دیگر، (ویا) او را شوی نباشد. اگر از این سه، نیز یکی در او نیست، چون با او هم‌اغوشی کند، هم‌اغوشی کننده را شصت استیر گناه (است). (۷) پس اگر با او در همان دشتانماه مرد دیگری هم‌اغوشی کند، از هم‌اغوشی (کس) دیگر، هم‌اغوشی کننده رادست کم یک تنافور گناه (بر ذمه باشد). (۸) اگر آبستنی باشد و با او مرد دیگری هم‌اغوشی کند و از هم‌اغوشی (کس) دیگر آبستنی او تباه شود، هم‌اغوشی کننده مرگ‌زان است (۹) (و) اگر در زمان (– فوراً) آبستنی تباه نشود، اما آن را گزند برسد، پس او (– مرد) را دو تنافور گناه (است). (۱۰) و اگر فرزند زاید و او را از آن هم‌اغوشی ناتوانی (و) نقصان بر تن همان زاده آمده باشد و اگر از آن ناتوانی بزرگ تا چهل سال (؟ شاید: روز) بر او گذرد، بمیرد، هم‌اغوشی کننده مرگ‌زان باشد (و) در برابر همان زاده همیمال (– خصم و پاسخگو) (باشد). (۱۱) و اگر همان چه را شوی است، هم‌اغوشی کننده در برابر شوی چه به سیصد استیر تاوان دهنده (است)^۳.

سیصد استیر مبلغ قابل ملاحظه‌ای است که خانواده با داشتن آن مرفه شمرده می‌شد. بنابراین مجازاتی سنگین برای این گناه در قانون مطرح بوده است. این مجازات در صورتی است که شوهر مرد گناهکار را ببخشد و او را نکشد^۴. مع‌هذا، اگر زن زانیه بتواند رضایت شوهر را جلب نماید و بتواند گناه را جبران کند، مرد

1. suhr gumezisnih

۲. دینکرد مدن، ص ۷۳۹، سطر ۱۴.

۳. دوایت امیداشاوهیشتان، پرشش ۴۱، ص ۱۵۵-۱۵۶.

۴. دوایات داداب هرمزدیاد، ج ۱، ص ۲۰۴.

نیز بخشوده خواهد بود.^۱ مع هذا، دزدیدن زن کسان و تجاوز به او گناهی سنگینتر از هماغوشی با «روسپی شیردار» است.^۲ اما هیچ یک به پای لواط نمی‌رسد که حکم آن قتل است.^۳

به موازات این نظر اصلی و سخت و سهمگین، نوعی سهل‌گیری واقع بینانه هم هست، مثلاً برای این راندگان پلید نمی‌توان نیایش دینی اجرا کرد، اما هزینه کردن — یا به اصطلاح امروزی خرج دادن — به نام‌گانه آنان جایز است.^۴ نیز خردمندانه گفته‌اند: «این نیز پیدا (است) که چون روسپی بارگی را از جهان خواهند ببرند، مگرایدون (آن را) از میان ببرند که (مرد را) دوستی زن خویش نکاهد».^۵ همچنین فرزندی که از روسپیان زاده شود، مورد بحث قرار می‌گیرد: مرد ایرانی هرگاه فرزندی از روسپی نایرانی پیدا کند، باید او را پس گیرد و نگذارد که کودک بر راه نایرانیان و جد دینان بزرگ کند و بر رسم آنان گناه ورزد.^۶ زن ایرانی که تن به نایرانیان دهد و فرزند را به پدر سپارد، بویژه مسئول گناهیانی خواهد بود که فرزندش با پیروی از آیین پدر مرتکب گردد.^۷ در حق این کودکان مهربانی باید معمول شود و نیز اطفالی که از زنان ازدواج ناکرده تولد یابند.

در برابر تحقیر و توهین دین نسبت به هوسناکی و هرزگی، متون غیردینی نظر گاهی کمتر تلخ دارند و هرچند در نهایت با روسپی بارگی توافقی نمی‌کنند، سخن از نوعی «زن آزاد» می‌گویند که روسپی نیست. اینان منطقی‌اً بیرون از «دید و بینش» سالار دودمان می‌زیسته‌اند. آن رهی، یا پسر جوان، که با خسرو قبادان

۱. شایست ناشایست، فصل ۸، بند ۱۵، ترجمه مورد تردید است. واژه Madag که به شکل هزوارش نوشته شده است، هم معنای ماده، یعنی زن، در برابر نر دارد و هم آن که به معنای اساس و پایه و اصل است. با منظورداشتن معنای اخیر، جمله چنین خواهد بود: اگر زنا در پایه و اساس جبران شود...

۲. مادیان هزادادستان، ص ۷۳، سطر ۹۰۸، روسپی شیردار — Pemenidag.

۳. دوايت اميداشاوهيشتان، پرسش ۴۱، بند ۲۳، ص ۱۵۴-۱۵۵.

۴. شایست ناشایست، فصل ۱، بند ۳۶.

۵. دینکردمدن، ص ۵۵۳، سطح ۱-۲، کتاب ششم، شاکت، ص ۱۴۲.

۶. زندفرگردونیداد، ص ۵۹۳، سطر ۳ تا ص ۵۹۵، سطر ۴، دوايت اميداشاوهيشتان، پرسش ۴۲.

۷. زندفرگردونیداد، ص ۵۹۶-۵۹۷.

گفتگو دارد و پرسشهای شیرین وی را پاسخ مناسب می‌دهد، معتقد است که «بوی خیری زردایدون چون (بوی) زن آزاد است که روسپی نیست... و بوی سمن زرد چون بوی زن آزاد است که روسپی نیست»^۱. وی در باره بوی زن کامگی هم نظر دارد، «سنج (- بادام تلخ) را هنگامی که شکفته نباشد، بوی چون زن کامگی، و هنگامی که شکفته شد، بوی (آن) ایدون چون بوی عزیزان (است)»^۲.
همو، پس از پاسخ گفتن به پرسش، برای گرفتن شیری می‌رود که در راه احتمالاً یکی از همان زنان آزاد را می‌بیند:

(۱۱۳) و رهی در دم برفت (۱۱۴) اندر راه زنی بسیار نیکو دید
(۱۱۵) رهی به آن زن گفت که اگر بپسندی مرا بگذار تا با تو
کام گزارم (۱۱۶) زن به رهی گفت که اگر آن گناهان که تا امروز
من کرده‌ام، تو بپذیری و آن کرفه‌ها که تو تا امروز کرده‌ای به من
بسپاری، ترا بگذارم (- اجازه‌دهم) تا با من کام‌گزاری (۱۱۷) و
رهی در زمان (از) پیش آن زن بازگشت و رفت و آن کام نگزارد...
(۱۲۱) پس از آن به شاهنشاه آگاهی رسید، هنگامی که رهی برای
گرفتن شیر رفت، اندر راه زنی دید به سوی آن زن رفت. زن را چه گفت
و آن زن به رهی چه پاسخ داد و رهی از آنجا فراز رفت (- دور شد)
و آن شهوت نگزارد. (۱۲۲) و هنگامی که شاهنشاه آن سخن شنید،
گفت که آن رهی بسیار بخرد بود که آن گناهان نپذیرفت و آن شهوت
نگزارد و رها کرد^۳.

در دوزخ ارداویراف، در کنار جه و جادو، زن کارگری نیز شکنجه می‌شود که کاری مستقل و هنرمندانه دارد: آراینده و رنگ‌کننده موی زنان^۴. علت اینکه از «ده انگشتان» آن بینوا «خون و چرک» می‌آید، این پنداشته است که مواد رنگی

۱. خسروقبادان و دهی، بند ۷۵ و ۷۸.

۲. همان، بند ۹۱.

۳. همان، ص ۳۶-۳۷.

۴. ارداویرافنامه، فصل ۷۳، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۶.

ورنگ آمیزی، گاه از کرم و حشرات می ساخته می شد که ناپاکند! پیراستن سوی نیز چون چیزی را از بدن آدمی جدا می کند، کاری همراه با آلودگی است.^۲ مع هذا زنان همیشه به زیبا شدن نیاز دارند و آرایشگران به دستمزد خویش!

آموزشی که این کارگران و هنرمندان می دیده اند، نمی توانسته است به اندازه درس خواندن و فرهنگ آموختن، یا کارآموزی پسران جدی و سنگین باشد: یشت کردن پس از پانزده سالگی برای زنان بهتر از شوهر کردن نیست.^۳ اما جدا ماندن آنان از فرهنگ و دانش ناپسند بوده است: «زن و فرزند بنده خویشتن را جدا از فرهنگ مگذار تا ترا تیمار و رنج گران نرسد و پشیمان نشوی»^۴. کودکانی که زنان آینده بودند، احتمالاً مثل «پسرکان» در اندرز کودکان^۵ به «دبیرستان» نمی رفته اند تا درس بخوانند. اما، تردیدی نیست که نیایشهای روزانه را می آموخته اند و آن را برگزار می کرده اند: «زن (که) به زوت بودن برای زنان (گمارده شود) جایز است»^۶. مراسم «یشت کردن» چنین پیداست که مشتمل بر سرودن نیایشهایی بوده است که زنان در آموختن آن همطراز مردان بوده اند.^۷ در جملات قابل توجهی از زندفرگردندیداده سخن از رفتن زنان چاکر به هیریدستان و میدان جنگ در میان است، که با کودک خود باید همراه باشند^۸. آیا در هیریدستان به آموزش علم می پرداخته اند یا خدمت به عالمان؟ در صورت اخیر نیز باز امکان آشنایی آنان با دانش و مباحث علمی روز وجود داشته است.

۱. زندفرگرد وندیداده، ص ۶۶۳، سطر ۳ و قبل و بعد از آن.

۲. همان، ص ۶۶۱.

۳. دینکردمدن، ص ۸۰۵، سطر آخر، روایت پهلوی، ص ۴۹، سطر ۱۰.

۴. اندرزآباد به راه سپندان، بند ۱۳.

۵. اندرز کودکان، ص ۴۹۱-۴۹۰.

۶. شاپست ناشاپست، فصل ۱، بند ۳۵.

۷. ظاهراً یشت کردن مشتمل بر سرودن نیایش به وسیله خود شخص بوده است و چون برای زنان هم ضرورت داشته است، آنان نیز ملزم به آموختن آن نیایشها بوده اند. چنانکه در شاپست ناشاپست، فصل ۱۲، بند ۳ (س مطالب پیشین) دوشیوه متفاوت ذکر می شود گیتی خرید کردن، یشت کردن. در شکل اخیر، زن شخصاً می بایست آن سرودهای دینی را بسراید.

۸. زندفرگرد وندیداده، ص ۵۹۱، سطر ۱۳ تا ص ۵۹۲، سطر ۱.

با آن که «یشت کردن» و پرداختن به نیایش و فضل، پس از پانزده سالگی برای زن بهتر از شوهر کردن و فرزند پروردن نبوده است، باز هم روشن است که آن زن مهربان که داستان منیژه و بیژن را از «دفتر پهلوی» برای فردوسی بزرگ می خواند، کسی از نسل همین زنان است که از فرهنگ دور نبوده اند و کتاب را می شناخته اند و می خوانده اند به رغم نبودن سنت در ثبت کمال و دانایی زنان، گاهی خبری از آنان در دست است:

وهر از گفت که شنیدم که آذر برزگر گفت که هنگامی به جایگاه سوگند خوردن دادخواهان خواستم شدن، زنی دوسه در راه نشسته بودند. و یکی گفت که (ای) استاد! این دادستان را همی بگزار (م) این حکم را تعیین کن) که چون دو مرد خواسته را وام ستانند و گویند که هر دو ضامن (یکدیگریم) چگونه (باشد) و من گفتم که طرف متمکن را راه (م) حق ادای دین) بر ضامن نباشد. و پس گفت که چون یکی وام ستاند و آن دیگری گوید که نسبت به این خواسته ضامنم، چگونه باشد؟ و من گفتم که این نیز همان گونه باشد. و پس گفت که اینک (اگر) طرف نادار باشد و از ضامن (خود) توزش (م) ادای دین) (خویش را) خواهد و پس طرف مدعی دعوا به توانگری رسد، (چون است)؟ و من بایستادم و پاسخ گفتن ندانستم. و پس یکی گفت که (ای) استاد، میندیش و او را گستاخانه پاسخ کن که ندانم! (چه) از آن (جا) که اندرز بد مغان رأی داد و در پیش (از این) نوشته شده است، پیدا (است)!

زن و رستگاری

زن، یکی از دو تن مردم، که به دنیایمی آید، چندی بر زمین زیست می کند، رنج می کشد و با چندی درد و شادی، می میرد. خود زاده حوادثی است که بر کره

۱. مادیان هزار دادستان، ص ۵۷، سطر ۲-۱۲، نیز گویا رأی و فتوای مورد استناد در ص ۵۹، سطر ۱-۱ آورده شده است.

خاکی و بر نسل آدمیان گذشته است و با دشواری و شوق، فرزندی می‌زاید که مایه بقای جامعه و نوع بشر است. پیش از تولد، اصول و قواعد اجتماع و منزلت گروه، چگونگی نوع زندگانی او را معلوم کرده است و جامعه او را چنان می‌پروراند که چون رست، پرورش را از آن خود می‌یابد. اندکی تلاش و اراده دارد و پس از مرگ، از آن مایه اندیشه و درد و اندک شادی اثری بیش و کم به یادگار می‌ماند و چندی دیگر، چیزی بر جای نیست مگر استخوانی که به خاک می‌پیوندد. پیام زرتشت، بجز فرزند آوری، که بقای نسل آدمی و به مثابه بیمرگی است، جاودانگی دیگری را برای او اعلام می‌دارد: بهشتی ابدی که روح در آن خرم است، و یا زندگانی ناخوش روح.

گاهان مژده حیات اخروی را به زن و مرد یکسان می‌دهد و هرچند وظایف زیستن را میان آن دو تقسیم می‌کند، نیکی ورزیدن و رستگاری را برای هر دو جنس همانند می‌شمارد. دعوت برای رسیدن به هستی بهترین، یا بهشت. در وحی زرتشتی هم‌آوازی و توانایی و آزادی هر یک از دو نیمه گروندگان، در گزینش پندار و گفتار و کردار نیک است که با این گزیداری هر تن شادمانی جاویدان یا شقاوت را برای خود فرا می‌خواند. به تأثیر آموزشهای گاهانی، اوستای متأخر نیز پیوسته روح بهشتی و جاوید، یا فروهر نیک و پارسای زن و مرد و نیز کودکان را همراه می‌ستاید و یاد می‌کند. حتی در کتاب وندیداد سوگواری را برای هر دو یکسان می‌گوید و تنها سوگواری بیشتر را شایسته کسانی می‌داند که گناهکارترند. بر زن و مرد، هر دو، پشت کردن واجب است^۱ و نیز رعایت طهارت و پرهیز. مراسم ویژه در گذشتگان نیز برای هر دو یکسان است و از جزئیاتی ناچیز در این باره می‌توان چشم پوشید.

روان، پس از چهارمین بامداد جدایی از تن، به پل چینود یا صراط می‌رسد. روان راستان را کردار نیکوی آنان بر آن پل می‌برد و روان پیروان دروغ را کردار زشت. در بند هشت^۲، تجسم کردار نیک و بد در بادی خوش و خوشبوی، گاو فریه و پرشیر، کنیز—پیکری سپیدجامه و پانزده ساله و نیکو، بستان—پیکری پربار و پر-

۱. دواپات داداب هرمزدیاری، ج ۲، ص ۳۶.

۲. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۸۸-۲۹۱.

آب و پرمیوه و پرخوراک است که به پیشباز روان می‌آید و برای گناهکاران باد گند و ناخوش، گاو نزار و سهمگین و لاغر، کنیز-پیکر ترسناک و زشت و گستاخ، و بستان- پیکر بسی آب و بسی درخت و بسی آسایش است. از این چهار، کنیز یا دختر است که مهر جنسیت دارد و نیز وی راهنمای نیکان به سوی بهشت است و روان بدکاران را به دوزخ می‌افکند. در هادخت نسک و نیز اداویرافنامه، تنها از او یاد می‌شود.^۱ این بیان به هرحال مردانه است، و با آن از زنان، پس از مرگ، سلب جنسیت شده است.

در داستان مینوی خرد، برای بهشتیان، چه زن و چه مرد، از شادی و خرمی بی‌پایان و بی‌اندازه سخن می‌رود و از خوراکی آسمانی^۲. آن خوردنی بهشتی که با نماد روغن بهاری-بهترین و دلپذیرترین خورش جامعه باستانی- وصف می‌شود، «آبدار و پر می و شیرین و پر انگبین»^۳ است و نشانه‌ای از لذات و خرمی آسمانی است که در پایان زمان، پس از رستاخیز، بهره همه مردم خواهد شد و دوزخیان هم پس از تحمل پادافراه به آن خواهند رسید: آسایش و شادی بی‌پایان، در زمان بیکران. در آن، مردم کاری جز نیایش هر مزد نخواهند داشت. زنان و مردان، هر یک با جفت و همسر خود به سر خواهند برد و هر لذتی که در جهان خاکی ناقص و ناتمام است کامل خواهد بود^۴ و تنها یک لذت همان است که درگیتی، و آن هم خوابگی است. متنهای اساطیری به این جزئیات و اوصاف می‌پردازند. درگاهان، پیام آسمانی و تهی از اساطیر اولین، نشانی از آنها نیست و در آتاری که بیشتر از معنویت وحی زرتشتی الهام دارند، شرح موهبت بهشت از جهت دیگری پدیدار می‌گردد: «در نیابد سرمد در وندساستار» (جبار) رمه راستی را. رمه راستی خواهد، (ای) زرتشت، (آن که) مرد نیک است (و آن که) زن نیک است چون رمه راستی پرستگاری هست، (ای) زرتشت!^۵*

۱. ← مطالب پیشین.

۲. هادخت نسک، فرگرد ۲، بند ۲۹؛ مینوی خرد، پرسش یک، بند ۱۵۶ تا ۱۵۷.

۳. انوگمدنچا، بند ۱۶، «غمگساری یا برگردانی از یازند او غمدچا»، برگردان نگارنده، چیستا، سال پنجم، شماره ۲ (۱۳۶۶)، ص ۲۱۲.

۴. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۳۶ و ۲۴۰.

۵. انوگمدنچا، بند ۸۵، ← «غمگساری...»، ص ۲۱۶.

مژده گاهانی بهشت که در متون متأخر زرتشتی با شرح و بیان دیگرگون وصف می‌گردد، در کتاب همگان پسند و داستانی ارداویرافنامه، رنگی بیشتر زمینی و خاکی دارد: نظیر جهان واقعی و طبیعی، زنان بی نام و نشان و یکنواخت و همانند پدیدار می‌شوند، و مردان گوناگون و آراسته با نامهای بسیار و مشاغل و روشهای متفاوت. اینان هم گناهکارترند و هم بهشتی‌تر. در دوزخ ارداویراف، که از بهشت توصیفی مشروحتر دارد، این اختلاف گویاتر است: در هفده صحنه از قریب هشتاد صحنه پادافراه دوزخی به جنسیت گناهکاران اشاره نیست. در چهار مورد، زن و مرد همراهند و در یکی از آنها سخن از زن و شوهری است که زن از شوهر به دلیل آگاه نکردن او از نیکی و ورزیدن، گله می‌کند، و سه تای دیگر ربطی به جنسیت ندارد. همین سکوت در دو صحنه دیگر نیز هست که در آنها مردان، با صیغه جمع، پادافراه می‌بینند. حال آنکه از هفت مورد که گروه زنان شکنجه می‌شوند، تنها دو بار سخن از جنسیت نیست و در پنج مورد دیگر، گناه یا به رفتار جنسی آنان باز نمی‌گردد و یا گناهکاران با اندامهای جنسی خویش رنج می‌کشند. هنگامی که زن و مرد، به تنهایی و با صیغه مفرد، پدیدار می‌شوند، تفاوت از این هم بیشتر آشکار است: از سی و یک مورد عذاب مردانه، بیست و پنج صحنه غیر جنسی و شش صحنه جنسی است. اما از نوزده زنی که گناه کرده‌اند، همه جا جنسیت آنان مطرح است. یا به دلیل جنسیت خود مرتکب گناه شده‌اند و یا با اعضای جنسی خود شکنجه می‌بینند. بدین ترتیب، در گناه زنان به صورت منفرد، خطا و رنج صد درصد ماهیت جنسی دارد حال آنکه تنها بیست و چهار درصد از گناهانی که مرد به تنهایی مرتکب می‌شود، جنسی است. تعداد مردانی که با اندام جنسی خود مجازات می‌گردند، حتی از آنانی که گناه جنسی کرده‌اند کمتر است و فقط یکی دوبار، سخن از پادافراهی چون کشتن فرزند و خوردن مغز او، و یا کندن ریش و موی هست که باز در برابر گناهان غیر جنسی قرار می‌گیرد، اینهمه ارزش دادن به جنسیت زنانه، بخوبی با نقش مهم غریزه جنسی و فرزندآوری انطباق دارد و این غریزه مهمی است که بخش شگرفی از تلاش آدمی را به خود جذب می‌کند و نیروی حیاتی بشر را مصرف می‌دارد. به نظر می‌رسد که زنان را رفتار جنسی درست یا نادرست به بهشت یا دوزخ می‌برد و مردان را مشاغل و قدرت خوب و ناخوب آنان!

در این تکیه سنگین بر گناهان جنسی، تابوهای جنسی نیز سهمی دارند، گفته شد که عادت ماهانه زنان و پرهیزهای وابسته به آن، یکی از معیارهای مهمی است که در متون متأخر چه و ناریک را مشخص می‌کند. برای زدودن آن گناهان نیایشهای ویژه ضرور است که از همان جزئیاتی است که مراسم درگذشت، زنان را از مردان متفاوت می‌کند. این رشته پرهیز، گناهی آیینی و به اصطلاح طبیعی را پدید می‌آورد که اخلاقاً ارزشی ندارد و تنها به تعاریفی باز می‌گردد که در تاریخ تفکر اجتماعی و در درون مفاهیم و پنداشته‌های دینی پدید آمده است. این رسوم از یک دین به دین دیگر و از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر تفاوت بسیار دارد و ارتباط آن با طبیعت بشر مستقیم و بی‌واسطه نیست. ایستار پیام گاهانی زرتشت در برابر این بخش از پنداشته‌های مقدس، تساهل و آزاداندیشی است و اجازه می‌دهد که هر اندیشمند دینی، بنابر تفکرات فرهنگی جامعه، به شیوه خاص خویش وحی آسمانی را تعبیر و تفسیر کند.

بنابر همین ایستار و طرز برخورد در امپراتوری پر تحرک ساسانی، که در آن آمیختگی فرهنگهای گوناگون و جنگ متمادی مضاف بر حوادث دیگر در تحول اجتماعی بوده است، ساخت خانواده و جامعه در تعیین پایگاه و وضع زن نقش مهم می‌یابد. وظایف زن که انجام دادن آن موجب رستگاری وی است، بنا بر تعریفی اجتماعی تعیین می‌شود: زن امکان دارد در دودمان زاده شود، یا خارج از آن. هرگاه در دودمان به دنیا آید، دوده سالار با نمایندگی و سودجستن از توانمندی دودمان از او حمایت خواهد کرد و در خردسالی و نیز به هنگام شوهر کردن—با دارایی و حقوق منظور در عقدنامه—موجب آسایش بیشتر او فراهم خواهد شد. در این صورت، شرط اصلی ازدواج، اجازه دودمسالار و نیز رضای دختر خواهد بود. او حق مالکیت بر جهیزیه خود را خواهد داشت، حتی به هنگام تقسیم ارث شوهر. برای طلاق نیز رضای او شرط لازم است و در اینجا وصیت سالار دودمان نیز بی‌اثر می‌ماند و زن را نمی‌تواند از ارث محروم کند. نوع ازدواج در تعیین حقوق زن تأثیر کامل دارد. به عبارت دقیق‌تر، رابطه اقتصادی زن با خواسته و دارایی دودمان با ازدواج نخستین او، چه واقعی و چه نمادین، معین می‌گردد و در ازدواج بعدی، این ارتباط تابع پیمان خصوصی زن و شوهر است. ظاهراً در طبقات چهارگانه جامعه

همین امر صادق است و در نزد بردگان، قاعده بندگی و خدمت است. این شرایط بفرنج با گذشت زمان و آمیزش ساختهای متفاوت اجتماعی دیگرگون شد. زنانی خودسالار و متکی بر رأی و اراده خویش گاه از چهارچوب دودمان باستانی بیرون رفتند و با تلاش و دسترنج خود زندگانی را گذراندند، و نیز با طی زمان، از آن ساخت کهن، خانواده امروزی پدید آمد که زن در آن قانوناً حقوقی مساوی با مرد دارد و همتای زن انباز دوران ساسانیان، بی‌سالاری دودمان است.

*

بخشی دیگر از پنداشته‌های مقدس، فارغ از تاریخ تفکرات و شرایط اجتماعی ناظر بر همانندی و مشابهاتی است که در همه فرهنگهای بشری دیده می‌شود و عمومیت دارد و جهانی است. زن، که از زهدان او تداوم نسلهای نوع بشر و بقای مردم امکان می‌یابد، یک بار نیز، در همه فرهنگهای عالم، به‌صورت بزرگ‌مادر ازلی پدیدار می‌گردد: مادرزاینده و مادر بلعنده فرزندان فانی خود. در تصور اخیر، زن‌مادر مرگباری است که زادگان خود را در زهدان خاکی جاویدان فرو می‌برد و پس از کشتن او را در خود نهان می‌دارد. این مادر تباهی، در پیوند با همه نهادهای آیین زرتشتی متأخر، جهی یا دختر اهریمن است. اوسیمای آلوده و زشت و فناکننده زن است. به‌دلیل جدایی نیکی و بدی در آیین زرتشتی، مادر نیک از آن همه بدی هیچ ندارد، مگر تنها موردی که به‌حمایت از دیگر فرزندان خود، گناهکار را مجازات می‌کند^۱. اما، به‌جز این پیوسته با محبت محض، «به‌پرورش آفریدگان» می‌پردازد^۲. هر چیز را کامل می‌کند و زمین مظهر او در گیتی است. نیکو و «گله او بار» یعنی فروخورنده و بلعنده گله و شکایت است و درست‌اندیش. گله او باری آن است که در هر بدی که بر او رسد، بردبار است و آن را می‌پذیرد. او را درست‌اندیشی آن است که هر بدی را که به او کنند، با خرسندی می‌پذیرد و با رادی، چون زمین، به همه آفریدگان زندگی می‌بخشد. سپندارمذ نماد آن عطوفت و حمایت مادرانه است که زن رستگار و بهشتی، با بخشایش و مهر، به همه زادگان زمین عطا می‌کند: «چه، پیدا (است)

۱. وندیداد، فرگرد ۳، بند ۳۵.

۲. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۱۳-۱۱۴، به‌نقل از بندهش.

ہنگامی کہ گناہکار مرگوزان بر (زمین) راہ روند، (بر سپندارمذ) درد و دشواری
چندان باشد چونان مادر را کہ پسر مرده در بر (کنار) (است)، پس او را ناگوار
(باشد)»^۱.

۱. شایمت ناشایمت، فصل ۱، بند ۲۳.

در دست انتشار

- زنددخت
- زن در اساطیر ایرانی و زن در ادبیات حماسی ایران
- نقش زن ایرانی در ادبیات فارسی
- زنان شاهنامه
- درك تاريخ
- سرگذشت حاجی بابای اصفهانی
- خاطرات حاج سیاح
- اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی

برای دریافت کتابهای بالا می‌توانید با انتشارات نوید به نشانی زیر تماس بگیرید.

NAWID - VERLAG
JOHANNIS STR. 21
6600 SAARBRUCKEN
GERMANY
TEL: 0681/3905198
FAX: 0681/3904175